

توفیق

صدر اعظم - اینہما مجلس مجلس میگردی، بیاہ...

اینم مجلس!



استودیو توفیق



سرمقاله قسطی!

موافقت دانشگاه تهران با تقسیم شهریه دانشجویان کم بضاعت، فی الواقع مترقیانه ترین عملی بوده که در سال جاری در محیط دانشگاه انجام شد. البته مخالفین و آدمهای منفی بافی در این مورد ترقی هم بیکار ننشسته و خواهند گفت عمل دانشگاه هنگامی مترقیانه تلقی میشود که از افراد بی بضاعت اصلاً شهریه نگیرد نه آنکه به آنها پیشنهاد تقسیم شهریه بدهد و شکی هم نیست که این حرف کاملاً منطقی و مستدل است اما باید دانست که اگر خدای نکرده دانشگاه دست به چنین کاری میزد نه تنها به اصل «قسطی گری» خدشه وارد میساخت بلکه به اقتصاد مملکت نیز لطمه شدیدی میزد، حالا چرا و به چه دلیل، مطلبی هست که باید به تفصیل خدمتتان عرض کنم. همه ما میدانیم که خرید و فروش پنکه قسطی، یخچال قسطی، تلویزیون قسطی، پنیر قسطی، خاکشیر قسطی و صد هاجنس نظیر اینها در حقیقت آزمای اقتصاد قسطی است و اقتصاد قسطی هم سیستمی است که دنیای مترقی امروز آن را قبول کرده و ما هم که اخیراً مرتکب نوشکفتگی و مترقی شدیم بالاچاره باید آنرا قبول کنیم.

جای انکار نیست که جمع کردن قسط های شهریه برای دانشگاه مشکل بزرگی بوجود خواهد آورد زیرا باید از فردا چند نفر قسط جمع کن استخدام کند و شبهای جمعه آنها را با سفته و بیچک و قبض و این حرفها بفرستد دنبال قسط جمع کردن تا مطالباتش سوخت و سوز نشود اما این مشکل بزرگ در قبال آشنائی پیدا کردن دانشجویان به سیستم قسطی گری، آنقدر ناچیز است که اصلاً بحساب نمیآید. بیخود پوزخند نزنید. این جوانانی که امروز با شهریه قسطی بدانشگاه میروند مردان زندگی فردا هستند اینها باید از هم اکنون طریقه قسطی گری را بنحوا حسن یاد بگیرند تا فردا که صاحب زن و بچه و خانه و زندگی شدند بدانند که بطریق قسطی هم میتوان با مردم معامله کرد و وسایل آسایش خود را فراهم ساخت.

خلاصه با توجه به مراتب بالا میخوانم نتیجه بگیرم که شهریه قسطی در واقع لازم بود و اگر این سیستم اقتصادی در دانشگاه عمل نمیشد به آن قسمت از اقتصاد ما که با خرید و فروش ارتباط دارد لطمه جبرانناپذیری وارد میآمد! چند روز پیش جزء اخبار دانشگاهی روزنامه ها آمده بود که شورای دانشکده حقوق طرح هشت «دپارتمان» که دپارتمان اقتصاد حقوق هم جزء آنها میباشد تصویب کرده است. خوب وقتی ما بجای «قسمت» اقتصاد حقوق «دپارتمان اقتصاد حقوق» داشته باشیم معلوم میشود که «مترقی» شده ایم و وقتی که مترقی باشیم مجبوریم اصلاً «شهریه قسطی» هم نداشته باشیم!

ضمناً فراموش نکنید که سرمقاله امروز هم قسطی است و امروز فقط قسط اول آن نوشته شده!

کا کا توفیق



والله بالله بنده بهیچوجه بیلمیرم بو خلق زمانه دن چطور رفتار ایله ماخ یاخچی دور... هر نه خوبی ایله سن در عوض پیس لیخ می بینی، هر آدمه خدمت ایلرسن اوئین برابری خیانت می بینی... حالا بولارها می بینی جهنمه، اساساً مثل اینکه بیزیر زندگی همه ات تقلبی اولوپ!.. ایله من بیر نفر که لاپ گالیشه معطل چه بکنم؟... هر نه دست میزنم تقلبی، جای ایچیرم تقلبی، یاق میخرم تقلبی، چورک تقلبی... پالتار تقلبی... بلیط تقلبی... سواشماخ تقلبی... باشماخ تقلبی های آلاه، پس سن هاردا سن؟! درون کچه همینطور که دریای فکر و خیالات دا غوطه... موطنه میخوردم گز لیم در روزنامه بیر خبر دن متوجه اولدی... دیدم آراد یازمیشه ور که از این بعد هر بیر نفر یا هر چه نفر که جنس مورد احتیاج خلق خداین تقلب مقلب ایله سونلار، اولاری اعدام میکنند... منه خنده توندی حالا گولمه، دبختن دبختن!! ایلد من دن سؤال ایلیر سیز که نه بوجور میخندی... مگر بوخبر لر خنده سی بوخدور؟! بنده آن هفته دن رفتم خیوان او شاخلاره «خرت پرت» بخرم... برنج آلدیم، آمدم ایوه، دیدم تقلبی در آمده... والده بیچه ها کیت میشدیر برای فاطمه «کوینه» بخرد. آنهم متقلبانه «بر وزن متاسفانه» از آب درآمد... او شاخلاره بستنی میخرم کف میکنند... کرد ظرف شویی میخری هامی سی کچ است کباب حاضر ایله سن می بینی دو ساعت سورا اسهال تو توپ سن... کراوات میخری صبح یا بیرری گون پاره پوره اولار، کلاه آلیرسن، کورسن اوئین وسطین نم چپانده اند، تازه تازه خبر کلاجاخ که بیلمیرم فلان محل دن هم قدر قدر کیسه آرد متقلبانه کشف اولوپ... پس در اینصورت یواشجه یواشجه بنده گورخورام جانه و صندل و خندل و فرش و جوراب و آحر و باغچه و گل و کلخانه هم قلابی چیخ سون... آلاهه باید پناه آپارماخ!! بیر گون فقط قرص و دوا بو مملکت دن منقلب لیخ بود، اما ایندی بقدرت خدا، بعید بوخدور که تقلبانه هم راه بروی.

ای مجلس



چه با طراوت و خوبه فنایت ای مجلس هرار جان گرامی فدایت ای مجلس نبود بهر من امید تا قدم بگذارم به صحن و باغچه و سرسرایت ای مجلس امید هست که من چاق گردم و فربه چهار ساله ز آب و هوایت ای مجلس هزار جور کشیدم چو عاشقت گشتم کشیده ام ستم و هم جنایت ای مجلس اگر چه جهد نمودم ولی هزاران شکر شدم مقیم بزیر لوایت ای مجلس کنون که بنده موفق شدم و کیل شوم هزار فکر نمودم برایت ای مجلس زبان بنده تبق میزند ز ذوق ورود بگو که وصف کنم از کجایت ای مجلس برای خرج تو، هی بوجه میکنم تصویب که نا تمام نماد بنایت ای مجلس تفکری شده «پرچانه» گفته اشعاری ز قول بنده بهمدح و ثنایت ای مجلس

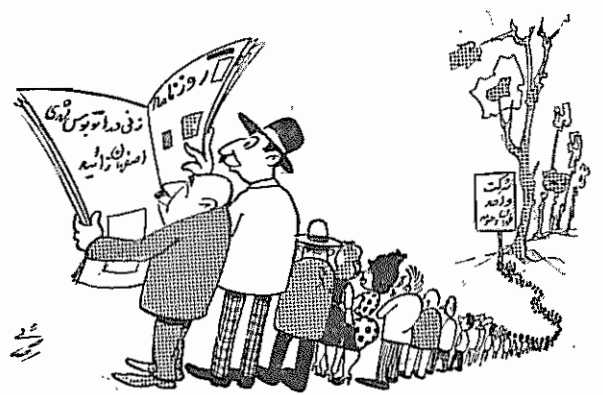
برنامه های متنوع و جالب باشگاه نفت تهران



کلیشه خوشگلی که این پهلوان ملاحظه میفرمائید نقل از شماره سه شنبه هفته قبل نشریه اخبار داخلی شرکت میلی نفت است و مربوط به اعلان «یک شب نشینی بی نظیر و استثنائی (?)» در باشگاه شرکت میباشد.

متن اعلان از این قرار است که باشگاه در نظر دارد «یکی از بهترین برنامه های پانزده سال خود را اجرا کند!»... (که البته تو این «فصل پاییزی» برای گرم کردن تماشاچیان محترم «تیکه»ئی از این «داغ» تر نمیشد انتخاب کرد!)... «از عده ای از هنرمندان و هنرپیشگان مشهور کشور... (مقیم سه راه سرچشمه - باشگاه شادمانی میثی مصری - ارکستر زنانه و مردانه روحوضی!)... دعوت کرده است». و از همه خوشتره در این اعلان اینست که مخبر نشریه داخلی شرکت نوشته است... «سورپریز» (؟؟) و انبساط خاطر شرکت کنندگان (!!) در این شب نشینی از افساء نام هنرمندان مشهور فوق الذکر... (لابد مهین خالدار، عصمت آبگوشتی، پری سالکی! زری اسما گل کاش!؟ ووو!...)... بشدت خودداری میکند اما از قرائن چنین مشهود است که برنامه های این شب نشینی با شرکت آنهمه هنرمندان (!؟) و ارکستر جدید (!؟) تا کنون در باشگاه نفت سابقه نداشته است...!!

گرچه از همابروزی که این شماره نشریه داخلی شرکت نفت با این عکس مکش مرگ ما بدست کا کا رسیده تا بحال هر شب خوابهای ناراحت کننده (!؟) می بیند و بخصوص ناف ورقلمبیده این دلیل شده همیشه جلوی چشم اوست و خوابش بترتی بهش دست داده (!؟) ولی باهما این احوال ما خیلی خوشوقتم که آن تحول و تحرکی را «که آقای صدراعظم می گفتند باید در همه ادارات مملکت بوجود بیاید اول از همه در شرکت میلی نفت بوجود آمده... و آنهم چه تحرکی!



مگه اونجا هم بنز واحد کار میکنه!؟



« شیکر میون کلوم صدر اعظم هنگام کشایش سمینار رؤسای کشاورزی »
 صدر اعظم - بنده امروز هم خوشحالم ، هم مفتخر و هم برای سمینارم روزاهمیت زیادی قائل هستم .
 کاکا - بازم خوبه که لاقلا این دفعه «خوشوقت» نیستید!
 - خوشحالم که در جلسه امروز بیشتر در بین استادان عزیز ، همکلاسیهای عزیزم و با همکاران عزیزم هستم .
 - اهو، مگه اونها هم حرف و کلنگ میزنند!!
 - سخنان تشویق آمیز آقای وزیر کشاورزی بر خوشحالی بنده افزود و فکر نمی کردم قابل این اظهار محبت باشم .
 - قربان هندونه بود ؟!
 - مفتخرم که مرا به همکاری خود قبول دارید و البته قبول این افتخار یک افتخار دیگری است .
 - من افتخار میکنم که افتخار میکنم! پس افتخار می کنم که افتخار میکنم!
 - همکاری با عده ای مهندس و دانشمند یک افتخاری است که نصیب کمتر کسی میشود .
 - نصیب شاهم کمتر میشود؟!
 - جرائد مهم دنیا را نگاه کنید ببینید راجع بمملکتان چه مینویسند .
 - آنچه که خودمان می بینیم قبول نکنیم و آنچه که دیگران از دور می بینند باور نکنیم!
 - مطالبی که بدخواهان میگفتند این بود که ما از لحاظ سرمایه و کادرفنی ضعیف هستیم .
 - واه واه پناه برد خدا! چه دروغها؟!
 - من نمیگویم مشکلاتی نداریم .
 - شما که همه چیز گفتید، خوب بود اینرا هم میگفتید!
 - برنامه سپاه دانش بدون

داستان کوتاه :

جعفر خان!

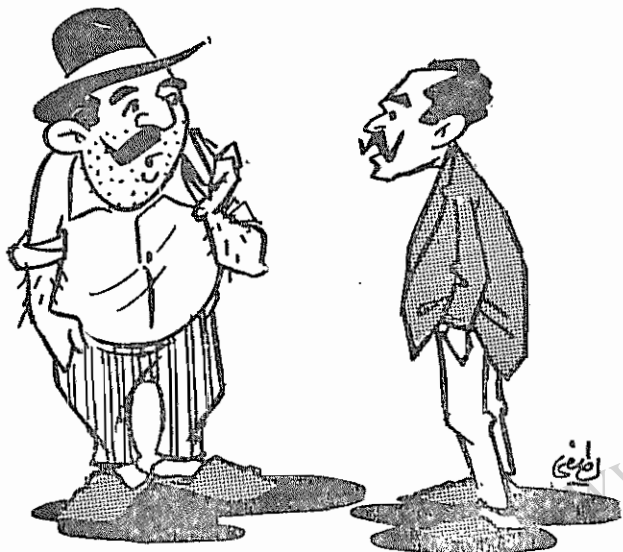
بهمداد : مینوتیرانی
 و مداد پاککن : عبدلی
 جعفر خان با اینکه بزنش قول داده بود سرشب توی خانه حاضر باشد معینا گیلاس های کمرباریک و خون بدل ! قاراپط حسابی سرش را گرم کرده بود . یکم تبه بخودش آمد وساعت را نگاه کرد، دید عقربه های ساعت پس از ساعتی دوری همدیگر را تنگ در آغوش کشیده و نیمه شب را نشان میدهند (1)
 جعفر خان با اینکه لول لول شده بود ، هول هولکی گیلاس آخری را هم توی خندق بالاسرازیں کرد و از جایش بلند شد . حساب قاراپط را داد و تلوتلو خوران از در میخانه بیرون آمد .
 جعفر خان مثل خر لنگ خودش را جلو میکشید و میخواست بهر مردن مردنی شده خودش را قبل از ساعت یک بخانه برساند ولی از آنجا که آدم بد مستی بود آنقدر مثل پاندول اینطرف آنطرف رفت و سر و کله اش بدرود یوار خورد تا ساعت ۲ بعد از نصف شب پشت در خانه اش رسید .
 آهسته با کلید در را باز کرد و بی سروصدا وارد خانه شد . مستی تقریباً از کله اش پریده و چارابرای لنگه کفشهای والده آق مصطفی خالی کرده بود!
 توی تاریکی ، گوشه حیاط ایستاد و فکر کرد چه خاک کی برش بکند که بالنگه کفش تصادف نکند! یکم تبه فکری مثل برق بظاشرش رسید کفشهایش را در آورد و از توی تاریکی آهسته وارد اطاق شد، لباسهایش را کند و کور مال کور مال رفت پای گهواره بچه نشست و شروع کرد با صدای بلند به «لالایی» گفتن و تکان دادن گهواره بچه ! همانطور که نقشه کشیده بود مادر بچه ها بیدار شد و جعفر خان با لحنی که سعی میکرد خیلی عادی باشد ، دست پیش را گرفت و خطاب باو فریاد زد:
 - پدر سوخته منه دبه ! وقتی که مرگشو میداره آگه دنیارو آب بهره این پتیاره خر ناسه میکشه!
 زنش خمیازه ای کشید و بالحن خواب آلودی گفت:
 - چه مرگه نصف شبی ؟
 - چه مرگه ، این بچه در ساعته هلاک و لولاک شد از بس گریه کرد .
 - بچه ؟ ...
 - بله بچه ... آگه پرس بود که حتماً فرشته بود (!)
 - گفتمی بچه ؟ ...
 - آره ... پس چی ؟
 - حالا بهت میگم ! ... و بلافاصله پس از گفتن جمله اخیر بطرف در رفت و لنگه کفش نیم منی جعفر خان را برداشت و

بلهجه مشهدی

دلوم مخه!

ن - ۱ - «زالو»

آخ گوشنه خدا نون نقتون دلوم مخه
 قدره پنیس ویک کمه تر خون دلوم مخه
 فاستونی آرزو ندروم تا قبا کنوم
 یک لته بهر وصله ننبون دلوم مخه
 محصول دیپلم مو همش آب کوزیه!
 از زور غصه یک دنه غلیون دلوم مخه
 از باد وعده شد شکم پور نمر چیه ؟!
 مرد عمل کو؟ لوطی میدون دلوم مخه
 نیش کلنگ درد کسی ره دوا نکرد!
 درمون درد ، کار فراورون دلوم مخه
 گفتی ننه نگیر زن تهرونی الپره!
 گفتوم ای جور خوبه! زن تهرون دلوم مخه
 مژده بده عوض مشه رأی مو بعد ازنی
 از دخترای غول بیابون دلوم مخه
 حالا بدور شهر مگردوم مو باللاغ
 از آدمایدم میه حیوون دلوم مخه!



- بابا نصف سیلیت کو ؟
 - دوتا چائی خوردیم ، پول یکیشو داشتیم دادیم ، بابت پول یکی دیگه شم به لنگه سیله ونو گرو گذاشتیم !

دور زدن ممنوع

ا - ح : شوخ

یارم که بری زکار نا مشروع است ،
 گری مهر است ، عذراو مسموع است
 گفتیم که بدور تو بگردم ، ای یار ،
 گفتاکه : پسر ، دور زدن ممنوع است

کار و قانونی!

وزیر کار گفت :
 - قانون کار اصلاح شد .
 کاکا - خود کار را اصلاح کنید ،
 بقانونش چیکار دارین !

قریبون تو

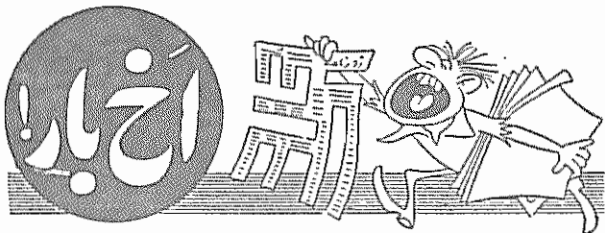
بقریبون تو وریخت قناست
 بگردم کله بیموی طاست
 بقریبون تو میگردم شب وروز
 تو و آن بینی چون کالیاست!
 ن - ج . قاراخلو

دست انداز!

بچه - بابا چون ، چرا ما مانم
 وقتی راه میره تکونش از خودش زیاد
 تره ؟! پدر - پسر ، برای اینکه
 دست انداز سرخوده !

بطرف جعفر خان که برعکس چند لحظه قبل مثل موش کنار گهواره کر کرده و دستش را روی سرش گذاشته بود براه افتاد !

اولین ضربه دو بابمی تو مخ جعفر خان کوبیده شد!
 دومین ضربه میان آسمان و کله جعفر خان بود که صدای زنش بلند شد :
 - پدر سوخته دبر میای خونه ارون وقت حقه بازی هم میکنی؟ ..
 میخواستی لاقلا لای اون چشم های کورم کوری و وق زده تو باز کنی و ببینی بچه بغل من خوابیده نه تو گهواره؟! «بابان»



باید بالا بره رشد سیاست
تا روشن شی باوضع زومه
فزون گردد شعور دیپلماسیت
بخون اخبار مارا دونه دونه
م - شدر

اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی بخود مردم واگذار شد
قرار شد که توجزویست ونهم! بیفته کار مردم دست مردم
ازاینجاچون «لوازم» گمشدلازم خودت میدونی دیگه مشدی کاظم
خودت میدونی با بذر و با آبت خودت میدونی با کج پیل و کابت
بمبارکی و میمنت مجلس هم باز شد!

بزن نزن که مجلس باز گشته بدو که «ارد کامون» غاز گشته!
بکش «ساست» بزن تودسه» بده کاز بزن بشکن، بده قر، ابرو بنداز
که مجلس عاقبت بچوری و اشد هزار تا سوزه واس ماروبرا شد
گمبون جا در مدارس و مسئله کمیابی کتابهای درسی مشکل بزرگی
برای دانش آموزان شده

ز کسه آی ز کسه آی ز کسه
بنامز «کار» این صاحب سخن را
که میداد وعده بهر سال جاری
که در فرهنگ شدممنوع «فس فس»
و ایضا باز فرمودند ایشان
که موضوع کتابم حل شدش حل
که نه این «مثنوی» تاخیر افتاد!

۴۵ میلیون دلار وام بانک بین المللی قبل از پایان سال مسیحی
در اختیار ایران قرار میگیرد و دو بیست میلیون دلار دیگر هم بعداً میدهند
بیاین با هم بگیریم دام دارام رام
که پنج میلیون دلارم «کره» داره
دو درواسی نکن پوست کنده وراس
ناک و نال رو کنار گذار که میگن
کو هنوردان انگلیسی از سفر خود
: کی! اینکده دیگر روشن جوروزه
که عمریست انگلیسها راضی ازمان
واس اینکده نفت مابد بوی بد بوست

حواله شد چهل میلیون دلار وام
کمه؛ چربش کنن تعارف نداره!
بگو - بیشتر بکم واست بدن پاس
دو بیست میلیون دلار دیگه میدن
به ایران اظهار رضایت میکنند
(نوشته بر در و دیوار موزه!)
اصولا مارو خیلی خیلی میخوان!
ز جان و دل مارو اینتندادارن دوست
مترقبین در میزان غذایی اعدام میشوند

کاکارا کمیلت براین عقیدست
چه تنبیهی از این بهتر اصولا
یه وعدهش هم شده محض نسونه
که صد یله بود پدرت ز اعدام
صدر اعظم گفت مالیاتهای مزاحم لغو میشود

برو تو کوک الطاف و مزاحم!
ولی بهتر ترش این بود - بیع قضا!
جو «غیر مستقیمش» صد برابر
اگر باور نداری امتحان کن
سهام ایران از عواید نفت کمتر از میزان ۵۰-۵۰۰ پرداخت میگردد
«خبرگزاری آلمان»

در اینصورت بدون پرده پوش
که صدر حمت ازین نسناس لادین
باید گفتش ز قول «میتی موشی»
به اون کهنه کفن دزد نخستین

آگهی مزایده

چون چندتالاس رسمی متعلق
باینجانان . در قفسه های منازلمان
مشغول خاك خوردن است لذا ،
لباس های مزبور را از طریق مزایده
با شرایط آسان و نقد و اقساط (۱) به
آقایان و کلاهی دوره بیست و یکم
مجلس واگذار می کنم و یا برای
چهار سال شاید کم تر یا بیشتر «؟»
باجاره میدهم طالبین میتواندهمه
روژه صبح و ظهر و شب ، مسراجمه
فرمایند .
چند تا نمایندگان انتخابات تابستانی
وزستانی و نمایندگان مجلس متحله که
در ایندوره بخت باهاشان یاری نکرده!

بخیه به آبدوخ

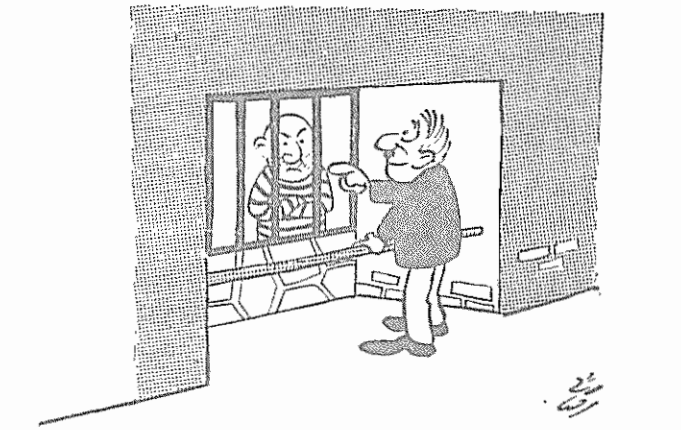
گر، زنی از جفای دوران داد
که کجارت عدل و رافت و داد
میزنی میخ آهنین در سنگ
کس جواب ترا نخواهد داد

گمک و راه نمائی
دیپلمه اولی - کار
پیدا کردی ؟
دیپلمه دومی - آره .
بک کار راحت و آبرومند !
- بس انگشت کوچیکه
ما را هم بگیر .
- منکه حرفی ندارم
از فردا ساعت ۵ صبح بیا
تا ساعت ۱۰ شب پیش من
روی میله های آهنی چنان
راه استامبول بشین !
میدخت

علت !
اولی - چرا سر تو نمیزی ؟
عنوانچمن حمایت حشرات -
برای اینکه میترسم شیشهای لای
موهام بی خانمان بشوند؟
در ساعت ۵ صبح
پدر - هوشنگ جون ، چرا
جیغ میزنی؟!
بچه - برای اینکه توی صورت
مامانم نگاه کردم!

تلافی !
مرد - چرا دررا باز نمیکنی
چهار ساعته پشت در معطم !؟
زن - چرا داد میزنی ؟ منم
شیش ساعته زیر «ششوار» معطم!
بی تفسیر!
آقا - خدیجه سلطان
خدیجه سلطان - نمیخواد
بقیه اش را بگوئید ، خانم هنوز از
منزل بیرون نرفته !

« برای کادر آموزشی فرهنگ عده ای لیسانس آماده استخدام میشوند »



غصه نخور... اینشالا آزاد میشی لیسانستم میگیری ، همشی
لیسانس آزاد اونوقت میری سر کار؟!

تنزل قیمت کتب

روزنامه ها درستون «شکایات مردم» خود نوشته اند :
« با آنکده دو ازده روز از آغاز سال تحصیلی میگذرد معذک
هنوز کتب دبیرستانی آماده نیست و این موضوع باعث ناراحتی
مردم شده است. »
ولی بخش فرهنگی توفیق معتقد است که آماده نشدن کتب
دبیرستانی صد درصد برفع محصلین و والدین آنهاست زیرا اسئولین
امر قول داده بودند در سال جاری قیمت کتابها را پنجاه پشت
درصد تنزل دهند و حالا با آماده نکردن کتابها فی الواقع قیمت ها
را صد درصد پائین آورده اند !

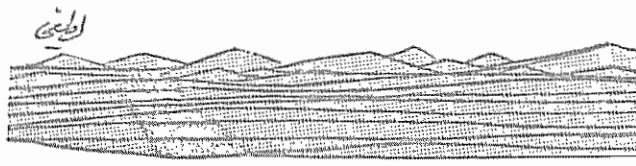
« در شهر بابک ، آب یک چشمه چرب است و بوی نفت میدهد. - جراید



۱- اجرای مرحله دوم اصلاحات ارضی به خود دهقانان و گذار گردیده است.
۲- دولت در مورد کسانی که خود اقدام نکنند قانون را اجرا خواهد کرد. جراید

خاصیت «اولین کلنگ»!
قاضی (به متهم) - این
شخصی که در حضور شما نشسته
مدعی است که شما میخواهید در
اراضی او خانه بازید و بفروشید
آیا صحت دارد ؟
متهم - خیر قربان ، بنده
بجانباعالی قول میدهم که خانه سازی
بنده در اراضی ایشان هیچوقت
عملی نخواهد شد .
قاضی - این یک ادعای بی
اساس است ، باید حرفتان را
عملاً ثابت کنید .
متهم - احتیاجی باین حرف
ها نیست ، بنده در زمین ایشان
« اولین کلنگ» رازدهم و همین
کار ثابت میکند که این موضوع
هیچوقت عملی نخواهد شد!

پایگاه اتمی
ویلسون رهبر حزب کارگر
انگلیس اعلام کرد :
« در خاورمیانه پایگاه اتمی
باید تشکیل شود . »
باتوجه به خبیر فوق اینطور
استنباط میشود که برای برقراری
سلح فقط آزمایشهای اتمی ممنوع
شده و الا موضوع تشکیل پایگاه
اتمی و بندبال آن در کردن توب
های اتمی بقوت خود باقیست!



صدر اعظم - این زمین فراوان ، آبش آب بارون ، ترا کورشو بهت میده «شرکت نیست در جهون» ، بذرشو از لونه مورچه بیار
بیرن ، کودش هم فنله حیوون (۱) ، آباد کردنش با خودتون ، اکه آباد نکنی حوالهات با جوب قانون ، دیگه مر ک میخوای برو گیلون ا
دهاتی - یا ضامن غریبون !
کاکا توفیق - آخ خدا مردم از خو شوخوشون ! آخ جون ، آخ جون !
۱ - مقصود اینستکه اگر روزی روز کاری کلاخی از اونطرفها پرواز کرد و ازاون بالا فضلهای توی زمین انداخت ، اونهم باشه سال کودش !



هوالباقی

هذا کتاب « جوامع المفکات » یا رساله



توضیح

از آنجا که علی بن محمد خان، اجاره نشین در برما به خانه گردی عادت کرده و بدش نمیاید صبح کوفه باشد و شام کربلا، لذا این هفته استثنائاً بارو بندیش را جمع کرد و از این ستون اسباب کشید. بهر حال شما باقی صفحات توفیق را هم خوب ببینید ممکن است توی ستونهای دیگر یک « اطاق خالی » برای عرض ارادت دستوپا کرده باشد و نبا لظاظر اتش را همانجا برایتان قلم رفته باشد.

انشاءالله



بارالها ! فصل فصل مدارس است ، هنگام گشایش مجلس است کارمن بهم بافتن رطب و ریاس است ، لذا مخلص دچار خنس و پنس است ، بانگرانی و غم مونس است - چرا ، چون لات و مفلس است ، کارم اصولا فس فس است ، عقلم نارس است ، لباس مندرس است - خدایا غصه نداریم چون همه چیز داریم ، اگر بیکاریم در عوض بیکاریم ، و اگر رنجوریم یعنی بیماریم ، آنچنان گرفتاریم که اسیر روزگاریم ، قند و شکر نمیخواریم (۱) پولش

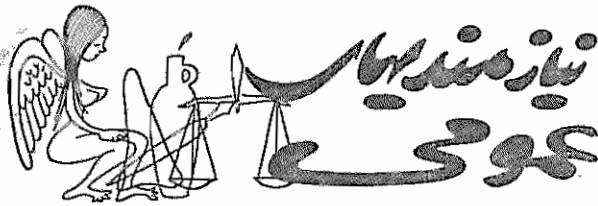
را از کجا بیاریم ، و چون خواهان افتخاریم در مضیقۀ خوارباریم ، بموقعتش اهل فراریم ، و دعاگوی سکنۀ بازاریم ، چکنیم ناچاریم ، گرچه معتاد زهرماریم ، بهر حال ببقاریم - خدایا حریم مواراست و چاکرت موراست ، فعلا که گوشم کراست و چشمم کوراست. روبرویم لائۀ زبوراست ، پشت سرم لندهور است ، نمیدانم چه جور است ولی واقعاً دبوراست. آخر بابا مگر زور است؟ چرا بنده مبتلای افراد شرور است ، یکی اناث و یکی ذکور است ، یکی قلچماق و یکی اهل فوراست ، گرچه بالاخره بوراست اما عجلتاً مخلص توی توراست ، واقعاً که خیلی شوراست. سپرورد گارا از شرکت واحد میگریزیم ولی در خیابان مشغول جست و خیزیم ، وقتی رئیس میآید زیر میزیم اما سرچار راهها گرسنه و هیزیم ، همین است که میگویند بی تمیزیم

در جاش اشک تمساح میریزیم که بگویند چقدر عزیزیم ، آخر دارای مزاج تند و تیزیم ، غوره نشده مویریم ، بین چه جانوریم و چه چیزیم - بار خدا یا زندگی و اوضاع خراب است و پتۀها روی آب، شادی و خوشی برای من چون سراب، ولی زیر پایم غرقاب ، ظاهر آ گردن کلفتم و باطناً عین حباب ، از خود راضیم دور از چون عالیجناب ، غذا میخورم مثل گاب ، خور و پف فراوان در رختخواب، حرام کننده کهنه ترین شراب - ای کردگار زمینها و آسمانها ، مردی هستم پس ماجرا ، کیم کیم بز زنگوله پا ، دو شاخ دارم در هوا ، ، چرا نمیکی مرحبا ، آهای خدا، آهای خدا، چون خودم چون شما ، با این زندگی پر هیاهو ، آمان نمیروم بیک جو ، لابد میگی چه پر رو ، واله باله فلوس ما کو ، زمستانها نون و لبو ، تابستونها میکشم بو ، حقیقتاً آ ریو، نه لحاف دارم نه پتو ، با بچه های ریغو و جیغو ، آنوقت توقع داری ادبیات بیافم !؟

خر کنی

الف - اینکاره

خواهی که چشم و گوش مرا کورو کر کنی تا ، بنده را ز وضع جهان بیخبر کنی چندانکه داد و آه و فغان بیشتر کنم بیداد و ظلم و جور و ستم بیشتر کنی ای بیوفای! توئی که بسد جور فوت و فن هی عشوهِ می کنی که مرا در بدر کنی تا من بدوستی تو ایمان بیاورم هی اشک تن بریزی و هی ناله سر کنی این جور حقه های تو یارا ا خرم نکرد یک حقه های بزنی که مرا پاک خر کنی گفتی بخواب تا که ز « کویت » گذر کنم من خفته ام بیا که ز « روم » گذر کنی یارا چه می شود که در این چند روز عمر از ما که مفلسیم تو صرف نظر کنی



۴- شرکت مقدار زیادی دود گازوئیل هم در اختیار داشت که صلاح دید فعلاً بطور مجانی در دسترس مردم قرار دهد! باطالع داوطلبان میرساند که بنده مزایده برای همیشه مشتری ما شناخته میشود! چون همه ماهه همین مقدار محصول در اختیار داریم!

دانشگاه تهران همانطور که اطلاع داده بود جهت کمک محرمانه بدانشجویان عزیز! احتیاج به چند آدم غیبی! دارد این افراد باید دانشجویان ریاضی تعقیب کرده و مقداری پول در جیب آنها گذاشته و فوراً فرار کنند!

اداره کشف مواد تقلبی و سوسه دار چندین هزار کیلو آرد فاسدی را که کشف کرده است از طریق مسابقه! بفروش میرساند. ناوهای داوطلب باید بمقدار کافی (تقریباً ۳ برابر وزن خود آرد!) خاک ازه و شن و سنگ جهت اضافه کردن باین آرد را ذخیره داشته باشند چون در صورتیکه برنده مسابقه، این مواد را بآرد اضافه نکند آردها ضبط و بشخص مطمئن تری فروخته خواهد شد! «زردآلو»

۲- یک تن فحش در دو قسمت: الف - قسمت اول که از دهان شاگرد شوfera و بعنوان شوخی صادر شده! ب - قسمت دوم که از دهان مسافرن و بعنوان نفرین واصل شده! ۳- ۵۰۰ کیلوگرم گوش و دماغ و انگشت و ناخن و دست و پای شکسته و موی سر و غیره که از مسافرن مادر مرده بدست آمده



استاد سلمانی - فرتونواز کدوم طرف واکنم؟ مشتری - فرقی نداره!



بیکار اولی به دومی - اینا میان چی چی رو بشناسن!...

ضرب المثلهای کشور گل و زورچون! * آدم کله گنده شریک مال مردمه! * بارو روتو ده راه نمیدادن میگفت من و کیتونم!! * سکوت علامت رضا نیست. خدا بخش * چه «علی خواجه» چه «علی روغن نباتی خورده!» * همنشینم به شورتا من از اوبه بگیرم! کلرو رو لگرد

سبک مخصوصی پس بیروزها در یکی از روزنامه های خبری خواندم که: « بزودی پنج کارخانه جدید قند در پنج نقطه کشور ساخته میشود این خبر بقدری توجه مرا بنخودش جلب کرد که در صدد بزآمد نام گوینده اش را پیدا کنم ولی هرچه روزنامه را پائین وبالا کردم نتوانستم بفهمم که این حرف از ناحیه چه کسی صادر شده است اتفاقاً رفیقم بغل دستم نشسته بود، گفت بیخودی دنبال چی میگردی من اسم گوینده اش را میدانم ، اصولاً این جور حرف سبک آقای صدر اعظم است و هیچکس دیگری نمیتواند باین سبک حرف بزند، چون اگر کسی دیگری بود بجای اینکه بگوید: « پنج کارخانه قند در پنج نقطه کشور ساخته میشود» می گفت: « پنج کارخانه قند در شش نقطه کشور ساخته میشود » ، بنابراین هر وقت به این جور خبرها برخوردی مسلم بدان که کار کار آقای صدر اعظم است ولاغیر.



زن - از وقتی که سرویس چینی سانگو خریدی هر روز غذا کم میاریم ، آخه بسکه ظرفش خوشگله بچه‌هارو سراشتها مباره و دو برابر همیشه غذا میخورن .

چینی سانگو

گر نداری هیچ میلی بر غذا چینی سانگو بخر، چون خوشگله چونکه سانگو اشتها آور بود آره جانم جای کندم جونخر سانگو این چینی خوب و نازنین چونکه سانگو سنگواز رو برده است از ظرفی نیز بی همتا بود این نصیحت را بگیرا کنون بگوش یا برای دوستان کادو بخر چونکه سانگو لطف دارد بشمار چینی سانگو قشنگه و دلرباست خوشگل و شیک و ظرفی و محکم

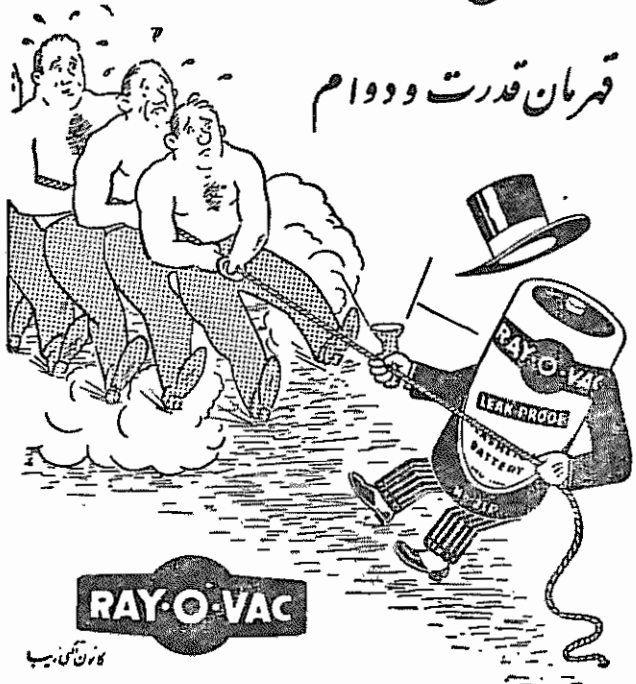
هرگز پخش = حاجب الدوله = علی الحسابی تلفن ۸۶۰۰۸۰



صابون گلنار بهترین وسیله برای رفع اختلاف سیاه و سفید

ری . او . واک

قرمان قدرت و دوام



RAY-O-VAC

باتریهای ۱ و ۱/۲ ولتی ری . او . واک دارای پوشش فلزی LEAK PROOF بوده و در اثر ماندن هرگز کهنه نمیشود هنگام خاموش بودن رادیو خود بخود شارژ میکرده .

باتریهای ۱ و ۱/۲ ولتی ری . او . واک برای مسرعه رادیو و چراغ قوه

فروش سرقفلی
يك رجل دمدار و دم كلفت وطنی ، سرقفلی خود را ! با شرایط نیمه آسان بفروش میرساند از داوطلبان کنکور شفاهی بعمل خواهد آمد و برنده ، يك دوره کوتاه نیز خواهد دید تاسر قفلی مزبور را مفت و مسلم از دست ندهد!

انتظار !
کارسون بطرف میزبکه پشت آن مشتری نشسته بود و ساعتها انتظار میکشید نزدیک شده و پرسید :
- شماچه میل میفرمائید ؟
مشتری جواب داد :
- من برای صرف صبحانه با پنجا آمده بودم ، ولی حالا اگر سوپ دارید برایم بیاورید که شروع بخوردم ناهار بکنم !

ف - بهبهونی
دلرا بیاد خامه کمی شاد میکند کو کار تیر و نیزه و سیاد میکند یادی ز راه ملك مهباد میکند زیرا که مهرمه شدویداد میکند کو، با هزار خندعه ترا بادمیکند رسوا همیشه مردم شاید میکند

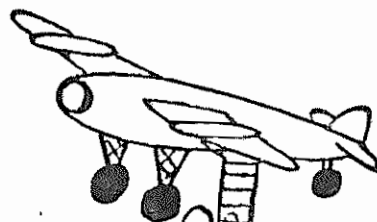
از یادداشتهای يك آدم عینکی
... سه ماه پیش موقعی که داشتم توی خیابای قدم میزدم چشمم به يك قوطی روغن نباتی افتاد ...
... و حالا با اینکه بنا بآنچونیز دکتر نزدیک دوماه است که عینک میزنم ، معیندا چشمم آنقدر کمسو شده که حتی جلوی پای خودم را هم نمیتوانم ببینم .

باد میگذد
آنکس که فکر دیدن قناد میکند در حیرتم ز صید خیابانی لطیف هر کس که دید زلف پرازیج بار را نازم بزور و قدرت گرمای پایتخت پرهیز کن ز آدم چاخان و چاپلوس بادا درود بنده به کاکا از آنکه او

بفروش میرسد !
چون بعلمت مسافرت بخارج از کشور احتیاج مبرمی بیول دارم لذا يك عدد آفتابه حلیبی عهد شاه شهید را که فقط لوله اش کنده شده ! و از تپش هم آب میروود به نصف قیمت بفروش میرسانم طالبین به مسگری حاج رضا مراجعه و پس از انجام معامله ، مرافعه نمایند! حرمله . ک

دو تومان به ...

دویست هزار تومان



تابلو!

* این تابلو را برای حاجتمندان از خیابان معین السلطان کیر آورده ایم:

«خوار بار فروشی حضرت عباس!»



قابل توجه عزب اوقلی ها!

* از مردهای دم بخت (۱)

خواهش میکنیم برای سرو سامان دادن بزندی شان این چند خط اعلان را از روی دیوارهای یافت آباد بخوانند.

« زن یافت آباد نقد و اقساط

بقیمت متری ۱۲۰ و ۱۵۰ و ۱۸۰ ریال بفروش میرسد!!

اگر هم پول ندارید زیاد غصه نخورید، میتوانید کمتر بخرید! مثلاً ۳۰ متر یا ۱۰ متر یا ۵ متر یا میخواهید بکمتر، که باز وسعتون نمیره کمتر...؟! خلاصه هر جور که عشقتونه!



دلیل اقاغ کننده!

* این خبر را از زبان یکی

نامه وارده:

شکایت نومچه

یک آدم صاف و ساده

بگوئید شاید از ریش سفید شما خجالت بکشند و دیگر از این دسته کلها به آب ندهند!

با تقدیم احترامات لازمه

جواب: اولاً برو خدا را

شکر کن که این مرتبه حقه را سوار کرده ای و نامهات را با اینکهروی کارت پستال نوشته شده و معمولاً باید بدون پاکت فرستاده باشی، توی پاکت مهر و موم شده گذاشته ای و گرنه عکس روی کارت پستال نظر مأمور مربوطه را جلب میکند و نامهات بجای اینکه بدست ما برسند زینت بخش سر بخاری او میشد! نایباً از قدیم و ندیم گفته اند «کل اگر طیب بودی، سر خود دوا نمودی»، ما خودمان چهیل سال است داریم زیر گوش حضرات میخوانیم که بابا اینقدر بلاومصیبت سر مادر نیارید، بخیر جشان نمیرود، آنوقت تو که توی شهر غربت هستی و دستت از هر جا کوتاه است ما را روکش کرده ای که: «یک چیزی به این چاپارخونه بگو؟...»

.. راستی که من چقدر صاف و ساده هستم!

روز قبل نامه ای از یک دانشجوی ایرانی مقیم آلمان بدفتر روزنامه رسیده که آدم وقتی خط اولش را میخواند شروع می کند به های های گریه کردن و از تعجب شاخ در آوردن!

این آقا مینویسد: در این چند مدتی که بنده در آلمان هستم و با خانواده ام مکاتبه دارم، هر بلایی که چاپارخانه مبارک به سر بنده آورده، چشمم را، هم گذاشته ام و گفته ام انشالله که گریه است ولی اخیراً چند تا عکس رنگی از مناظر آلمان برداشته و بضمیمه عکس خودم، برای پدر و مادرم فرستاده بودم (از آنجا که آدم کم تجربه و هالو پشمکی هستم!) خیال می کردم تمام عکسها صحیح و سالم بدستشان میرسد، اما حالا فهمیدم که رونود چاپارخانه چی فقط عکس حقیر را چون بدر دشان نمیکشود بدست پدر و مادرم رسانده اند و بقیه عکسها را زبونم لال، زبونم لال کف رفته اند!

اول میخواستم بمقامات مربوطه نامه بنویسم و بگویم «بابا این دیکه چه جورشه؟» اما دیدم کار عاقلانه ای نیست، چون علاوه بر این که جوابم را نمیدهند، این امکان را هم دارد که چند روز بعدش نامه اعتراضیه بنده از توی دکان فلفل زرد چوبه فروشیهای تهران سردر بیارود، این بود که تصمیم گرفتم بشما نامه بنویسم و از حضورتان خواهش کنم که یک چیزی به این چاپارخانه چی ها



با این همه سوغاتی که خریدی چقدر خرج سفر فرنگت شد؟
راستشو بخوای دو تومن!... چون بادو تومن یه بلیط اعانه ملی خریدم و دویست هزار تومن بردم و رفتیم فرنگ!

فکاهی ترین ستون روزنامه توفیق

انتخابات

کاندیدای نمایندگی

اولین مطلب این هفته را با نقل قسمتی از آگهی ادبی (۱) انتخاباتی حسین عبداللهی شیرازی کاندیدای آذربایجان شروع میکنیم تا ببینیم بدش چه پیش میآید :
 «... آقای حسین عبداللهی شیرازی فرزند عبدالله آزادخواه و مشروطیت ایران اکنون تا حال مردم دوست دیده نمیشود اینچنان اعضاء کنندگان زیر یکی از مردان شریف کارگردوست و دهقان پرست رامعرفی می نمائیم که کاندیدای (۱) نمایندگی دوره بیست و یکم مجلس شورای ملی میباشد بعموم هموطنان و علاقمند به اصلاحات کشور توصیه میشود که در انتخاب (۱) ایشان غفلت نفرمایند .
 از طرف اهالی (۱) انوبوسرانی خط ۱۴۰۰۰۰
 رضا فرزری قهوهچی . . . قمی کوزه پز راننده
 - اگر یک خورده بیسوادتر بودی حتماً وکیل میشدی .
مژده ! مژده !

یک آدم بیکارتر از من در آبادان آگهی انتخاباتی جالبی چاپ کرده و میفرماید:
مژده مژده
اهالی محترم شهرستان آبادان و جبهه واحدهما یونشهریان... آقای اشرفی را انتخاب کنید .
 - آقایان این کارها بمانم بوط نیست، برو با اهلی کناریا !
کمک

بهترین و خلاصه ترین آگهی انتخاباتی این دوره مربوط به دکتر موسوی کاندیدای جا خورده تیریز است که در روزنامه پیام آذربایجان بچاپ رسیده ! بخوانید ببینید چی دستگیرتان میشود :

«دکتر موسوی را دریا بید!»
 - ما خیلی مرد باشیم خودمان را دریا بید !
آزاد زنان ... و آزاد مردان

اینهم قسمتی از یک آگهی دیگر متعلق به خانم فخور مقدس کاندیدای آبادان که خواندن آن برای مردها لازم بلکه واجب است:
 «آزاد زنان و آزاد مردان آبادان ...
 در ایندوره برای اولین بار زنانی که سالها در آتش اصلاحات میسوختند (؟) و دستشان بجائی نمی رسید، قد علم کرده و کم همت برای خدمت بشما بسته اند ...
 - یعنی میخواهید بفرمائید مردانی که سالها در آتش اصلاحات میسوختند هیچ کاری نکرده اند ؟ ای بی انصاف !

قسم و آیه

(یاد آقای ساعت ملاقاتی بخیر)

عیسی ساعد معلم نقاشی مدارس تهران قبل از انجام انتخابات از روی خوش باوری آگهی انتخاباتی بلند بالائی چاپ کرده و می نویسد :
 «... اگر شما صرفاً بفتح ملك و ملت نماینده بمجلس میفرستید به عیسی ساعد رأی بدهید **بکلام الله** عیسی ساعد بهتر از اغلب منتخبین برای شما و کشور مفید واقع خواهد شد ... برای بالا رفتن سطح معلومات و جلوگیری از خود کشیهای محصلین یک طرح جدید مربوط بفرهنگ به پیشگاه ملت تقدیم و امیدوار است که مورد حمایت قدرت مقدس کشور قرار گیرد .
 ۱- اشل حقوق مستخدمین دولت از دیپلمه بالیسانیه یاد کتر بر مبنای نمره آخرین مدرک تحصیلی آنان تعیین خواهد شد !
 ۶- معدل ۲۰ صدر در صد حقوقی که برای دیپلمه بالیسانیه یاد کتر تعیین شده است .
 معدل ۱۹ نوزده بیستم حقوق
 معدل ۱۸ هیجده بیستم حقوق
 معدل ۱۷ هیفده بیستم حقوق
 از معدل ۱۶ تا ۰۰۰۰ بهمین نسبت تقلیل مییابد ...
 - آقا جان ما ، غمی از کم حقوقی و ضعف معدل و رفوزه شدن و این حرفها نداریم . الا نداش این خرج مدرسه است که کم ما را شکسته بدش هم بیکاری که اسمی از حقوق نباشد چه برسد به میزانش ! من از پیر حسین در اضطرارم تو از عباس میگوئی جوانم !
چه فصولیها ؟

اکثریت با اتفاق ! مردم بابل هم صدایشان از جای گرم در میآید ، چون برداشته اند سر خود محمد علی دانشور را کاندیدای مجلس شورا نموده اند ! اینهم آگهی اش که در

این قسمت از آگهی حسین قلی خواجه نوری را بخوانید و جوابش را خودتان بدهید :
 «مردم شرافتمند حوزه انتخاباتی شیراز !

روزنامه چاپ شده :

«جناب آقای محمد علی دانشور طبق تقاضای اکثریت با اتفاق مردم بابل کاندیدای بیست و یکمین دوره مجلس شورای ملی شد »
 - « با اکثریت با اتفاق » مردم چه مربوط !!
کاندیدای فک و فامیل دار ؟!

دومین پیام حسنعلی زندپور (خواجه حسابی) کاندیدای اهالی محترم ! شهرستان کازرون آنقدر دور و دراز است که آدم هنوز نفسش را نخوانده، از حال می رود و حیثاً اگر آدم ضعیف المزاجی هم باشد، آنرا پس میافتد !
 «... همشهریان عزیز، پیرو پیام ۲۰ روز قبل لازم میدانم به استحضار شما برسانم که من قصد نداشتم در این دوره با وضع موجود در انتخابات شرکت نمایم ولی ... اینجناب حسنعلی زندپور (خواجه حسابی) مدیر روزنامه اصلاحات ایران منتشره تهران فرزند مرحوم حسنعلیخان از اولاد مرحوم خواجه حسام الدین (همان کسیکه سیصد سال قبل با حفر قنوات آب آشامیدنی برای کازرون آورد و بنام آب خیرات موسوم کرد) ... متخصمین در فن حسابداری و دقتی داری مترادف دویل ... !!!
 - اولاً که پدر بنده هم سیصد سال قبل اقیانوس اطلس را ساخت تا بیا اگر من هم هوس اینچنین کارها بسم میزد میرفتم بجای حسابداری و دفتر داری دویل یک کارهای نگفتنی دیگر هم یاد میگرفتم ! تو که کاری نکرده ای ؟

حرفهای زیادی !
 این قسمت از آگهی حسین قلی خواجه نوری را بخوانید و جوابش را خودتان بدهید :
 «مردم شرافتمند حوزه انتخاباتی شیراز !

الحال که از مسافرت چند روزه مراجعت نموده ام می بینم اکثریت شما از ثبت نام و گرفتن کارت انتخاباتی خودداری نموده اید و در بعضی از شما یک حالت بدبینی ... ایجاد شده .
 ... خلاصه هر کس به نوعی اظهار بدبینی و باس مینماید و عموماً معتقدند که اگر بنا باشد این قبیل افراد و کیل شوند دیگر چرا ما وقت خود را صرف ثبت نام بنمائیم ، زیرا با وکالت این قبیل اشخاص آس همان آس و کاسه همان کاسه است ...
 - . . . !
اصرار نکنید!
 اینهم مطلب آخری ؛ یک اعلان انتخاباتی از یک آدم عاقل و مآل اندیش :
 « زیاد اصرار نکنید من کاندید نیستم . »
 - مرگ من بیا و ایندفعه را کاندید بشو !

در این پنج شش هفته که ستون انتخابات را تأسیس کردیم (؟) خدمت تمام کاندیدا های سر خود که بدون زمینه قبلی ؛ سرو صدا راه انداخته بودند و میخواستند مفت و مسلم و کیل شوند ، رسیدیم و مطلب نا گفته باقی نگذاشتم حالا با اجازه شما این ستون را تعطیل می کنیم و یکی دو هفته دیگر که انشاء الله به امید خدا در مجلس باز میشود و خبرنگار پارلمانی ما از توی مجلس خبرهای خوب خوب ، برایتان می



— صد تومن پول خورد دارین آقا ؟
 — والله داشتم ، آنان دادم به خدا !



یا . . . سین . . . !

بدشانسی

مردی دیدم که زار و بیخس شده است
 آشفته چو بیکسان مقلس شده است
 میگفت « خدا بحال من رحم کند!
 مادر زن من و کیل مجلس شده است »!

گار الکی !

در جزو اخبار هفته قبل در جراید آمده بود که یک جوان بیکار بعلت نا معلومی خودش را بطاق آویزان کرده به آن دنیا رفت .
 خیر نگار جنائی ما که مثل همکارهاش از کار این جوان خیلی تعجب کرد و علتش راهیچ نفهمیده بود (؟!) برای کشف قضیه گیوه هایش را ور کشید و راه افتاد و پس از تحقیقات زیاد گزارش داد که از قرار جوان مزبور بعلت بیکاری مداوم و استراحت زیاد (۱) شکمش گوشت نو بالا آورده و الکی بر داشته خودش را « خود کشی کرد » !
 توفیق - خوب باز جای شکرش باقیه که این جوون بالا آخره بآرزوی خودش رسید و اگر دیگران کاری بهش ندادند خودش کار دست خودش داد ؟!

آورد ، شما را بخدا می سپاریم .
 انشاء الله این کاندیدا های سر- خود متلك های ما را بخوبی (!) خودشان می بخشد و انشاء الله بعد از باز شدن مجلس آب و هوا هم خوب باز میشود و ما در آن موقع خدمت و کلای الکتسرال خواهیم رسید .
 آمین یارب العالمین
 خیرچین های این هفته : مختار - زاده محمود هر فروش و ب- آدمک از تبریز - ایرج امیری و احمدشاپوری از آبادان - آقارضا از بابل - دانش از تهران و تمام کسانی که لطف کردند و برای ما آگهی های انتخاباتی فرستادند یاهو !

هزل خدا حافظی
خوانندگان عزیز!
 در این پنج شش هفته که ستون انتخابات را تأسیس کردیم (؟) خدمت تمام کاندیدا های سر خود که بدون زمینه قبلی ؛ سرو صدا راه انداخته بودند و میخواستند مفت و مسلم و کیل شوند ، رسیدیم و مطلب نا گفته باقی نگذاشتم حالا با اجازه شما این ستون را تعطیل می کنیم و یکی دو هفته دیگر که انشاء الله به امید خدا در مجلس باز میشود و خبرنگار پارلمانی ما از توی مجلس خبرهای خوب خوب ، برایتان می

آورد ، شما را بخدا می سپاریم .
 انشاء الله این کاندیدا های سر- خود متلك های ما را بخوبی (!) خودشان می بخشد و انشاء الله بعد از باز شدن مجلس آب و هوا هم خوب باز میشود و ما در آن موقع خدمت و کلای الکتسرال خواهیم رسید .
 آمین یارب العالمین
 خیرچین های این هفته : مختار - زاده محمود هر فروش و ب- آدمک از تبریز - ایرج امیری و احمدشاپوری از آبادان - آقارضا از بابل - دانش از تهران و تمام کسانی که لطف کردند و برای ما آگهی های انتخاباتی فرستادند یاهو !

وزیر فرهنگ خطاب بدانش آموزان گفت: دانش آموزان عزیز! چیز زیاد بگیرید»

دوس هیبت

مکن بی جهت از بزرگان کله مگو وضع تحصیل ناسور شد شکایت بحد نهایت مکن مزین گنراهی زور بیخود ، پس بده ساعتی گوش بر حرف من خوش آنکه حرف بزرگان شنفت چنین گفت : ای بچه های عزیز که یکرز آدم حسابی شوید بسوهان کمی تیز کن هوش را بچسبان خودت را بقندیل علم فقط روزی ای جمعه تعطیل باش «ز گهواره تا گور دانش بجوی» کلاهت همیشه پس معر که است؛ چوجا پر شده، کله پا میثوی نداری دوات و مداد و قلم نداری بکف توصیه از کسی ، بود درد امثال تو بی دوا زند توی مغزت جناب مدیر ؛ بروای پسر هر چه خواندی به مکن داد و فریاد و غمگین مشو خیال کن که اصلا زادمراد نژاد ز تحصیل دانش مشو نا امید کتک میخوری گر صدات در بیاد مکش هیچ ناراحتی ای صنم برودری درس و علم و کمال زتجربش تا شهرری خط بکش که از غیب نیمکت برات میرسه سر خویش را این ور آتور کنی زبچ شیمان الی تا کرج ! خصوصاً زییکاره و دیپلم است بدعوا و خواهش تمنابگیر که بهتر ترا نیمکت مدرسه است خیال کن که یکپا معلم بود و گرنه همانجا بیفت و بمیر خودت را بدنبال آن میکشی باین حقه هر چیز را باد گیر بریش تو مشغول بازی شوند .

توای دانش آموز کم حوصله مپندار کار تو ناجور شد ز جور بزرگان شکایت مکن اگر شوق تحصیل داری بسر بیابیش حاجت چومیک بزین «نگه کن که استاد داناچه گفت» چو استاد بنشست در پشت میز بدنبال تحصیل دانش روید کنون ای پسر باز کن گوش را برو در پی درس و تحصیل علم شب و روز در فکر تحصیل باش که گفته است پیغمبر راستگوی اگر چه بلد نیستی بند و بست ؛ اگر چه بهر مدرسه میروی اگر چه بجرأت قسم میخورم ؛ اگر چه برای تو که مفلسی معلم شده همچنان کیمیا اگر چه بجرمی که هستی فقیر که جایست بهر تو در مدرسه ولیکن توای بچه از رو نرو مدیر ودبیر و کتاب و مداد بگیر این چنین چیزها را ندید مکن گریه که من ندارم کتاب زحیث کتاب وز حیث قلم بیاور زکنج کتک یگ زغال بشین روی اسفالتی خطبکش مخور حسرت نیمکت مدرسه توی هر خیابان که توسر کنی بیینی دوصد نیمکت رج به رج که تفریحگاه همه مردم است توهم پشت یکدانه اش جا بگیر پس از آن همانجا بفرمانشست هر آنکی کزان خطه رد میشود زبد بختی اش درس عبرت بگیر خلاصه اگر مایل دانشی بده گوش بر حرفهای وزیر که ایشان زدست تورا ضی شوند

استاد ممتاز و... دیپلمه ممتاز

خبر رسیده از دور و حوالی دانشگاه تهران حاکیست که طبق تصمیم مقامات مربوطه ! به شش نفر از استادان دانشگاه که بازنشسته شده اند و دیگر در دانشگاه شغلی ندارند، عنوان «استاد ممتاز» اعطا میشود . گرچه عنوان «استاد ممتاز» بهترین عنوانی است که میتواند بخوبی دم صدای این عده را بگذارد و سرشان را گرم کند ولی از آنجا که ما مردم همیشه بکار و مقام مردم حسادت می کنیم و دوست داریم هر امتیازی که ب دیگران میدهند ، بما هم بدهند ، این احتمال پیش می آید که دیپلمه های بیکار، همین موضوع کوچک را بانه کنند و داد و قال راه بیندازند که در خصوص بیکاری ، هیچ فرقی بین ما و استادان بازنشسته دانشگاه نیست و بنابراین باید بما هم عنوان «دیپلمه ممتاز» بدهند لذا اعضاء هیئت پیشنهاد پراکنی توفیق بعنوان علاج واقعه قبل از وقوع بمقامات مربوطه پیشنهاد می کنند که تا سر و صدای دیپلمه ها در نیامده و گرفتاری فنی ایجاد نشده ، یک عنوان «دیپلمه ممتاز» به این دسته از دیپلمه ها ، اعطا بفرمایند و قضیه را در زبگیرند!

اضافه حقوق

هفته گذشته یکی از کارگران شرکت نفت آبادان که از ترس قلم قرمز ، اسمش را قایم کرده ایم به وسیله مسافری که از آبادان به تهران آمده ، پیغام فرستاده که: «جناب کاکا توفیق ترا بتمام مقدسات قسم میدهم ، اگر مقدورت هست یک چیزی به این شرکت میلی بگو که لااقل دلمان خنک شود ، چون علاوه بر اینکه شرکت از لحاظ دستمزد باما خوب تانمی کند، اضافه حقوقش هم از سالی دو ریال یعنی دو تا یک قرانی بیشتر نمیشود ! در صورتی که خرج و مخارج ما روزی حداقل چهار پنج ریال بالا میرود .

بخدمت این خواننده عزیز باید عرض شود که آدم همیشه با کسی سرشاخ میشود که زورش به او بچربد ، و بهمین جهت هم هست که چاره ای نداریم جز اینکه این کارگر عزیز را «ریشخند» کنیم و در تعریف شرکت میلی بگوئیم : باز هم گلی بگوشه جمال شرکت میلی نفت ایران که همین سالی دو ریال اضافه حقوقی را هم میدهند از طرفی خیال نکن که در این دوره زمانه ، دوریال کم پولیست همین دو ریال دوریالهاست که جمع میشود و اگر شانت بزند و اخراجت نکنند ، سی سال بعد که بازنشسته میشوی مبلغ شش تومن وجه رایج مملکتی بحقوقت اضافه شده و البته ماهی شش تومن اضافه حقوق هم همه جور دردی را از آدم دوامی کند !

دانش آموزان مدارس بیمه میشوند «جراید»
بیمه!
ای که در کلاس سخن استادی پایا و شنو حرف مرا نه ، بنه بر کف من پول سیاه ای برادر نه سرم را بشکن ساعتی هم نظری این سوکن یا که گفتار خودت را تو کن نه ، ته جیب مرا حارو کن نه توی دامن من گردو کن

اقتباس از کتابهای درسی قدیم این داستان دوبار بخوانید



آورده اند که در روز کاران قدیم ، جفتی کلاغ بر فراز ساختمانی رفیع آشیانه کرده بودند . قضا را آشیانه ایشان مشرف بر گذرگاه مردمان بود ، بدانگونه که چون در کنج آن چمباتمه میزدند ، عبور و مرور آدمیان را میتوانستند دید و گفتگوی ایشان را میتوانستند شنید . چون فصل بهار فرا رسید کلاغان بچه آوردند و چنانکه شیوه آنان باشد بر تربیت ایشان پرداختند ، از آب و دانه آوردن و فن صابون دزدی آموختن .

روزی پدر ، بچهها را گفت : در غیاب ما اوضاع و احوال را مراقب باشید و هنگامیکه ما از آشیانه بیرون می شویم ، بگفتار آدمیان گوش فرادارید و در رفتار و گفتار ایشان نیکو بنگرید و شبانگاه که با ایشان بازمیگردیم از آنچه در حوالی ما گذشته است آگاهمان سازید .

شب هنگام که زاغان (اعنی = کلاغان) به آشیان بازگشتند احدی از کلاغ بچگان پدر را گفت :

« امروز ما مور توسعه معابر را دیدم با کیف پاره ای در پشت و متری درمشت ، که قدم زنان و اندازه گیران ! از زمین به یسار همی رود و صاحبخانه را همی گوید که : «مرا ما مور توسعه معابر گویند . باینجای آمده ام تا تو را بگویم که روز دیگر خانه ات ویران کنم که در جای آن شاعری گشاد بلفظ عرب و خیابانی وسیع بلفظ عجم احداث نمایند جهت نیکو گردانیدن وضع رانندگی» گویا سر آن دارد که آشیان ما را بهم بریزد .

پدر چون این سخن بشنید بچگان را گفت : دل آسوده دارید که آن ما مور رفت و تا قرنی دیگر باز نیاید ، و از این روی ما را غم ویرانی آشیان نباشد .

دیگر روز چون روشنائی خورشید بهم برآمد ، پدر ، نصیحت روزیشین در گوش کلاغ بچگان مکرر نمود و با جفت خویش از آشیان بیرون شد .

شب هنگام که والدین ! به آشیان بازگشتند احدی از کلاغ بچگان پدر را گفت :

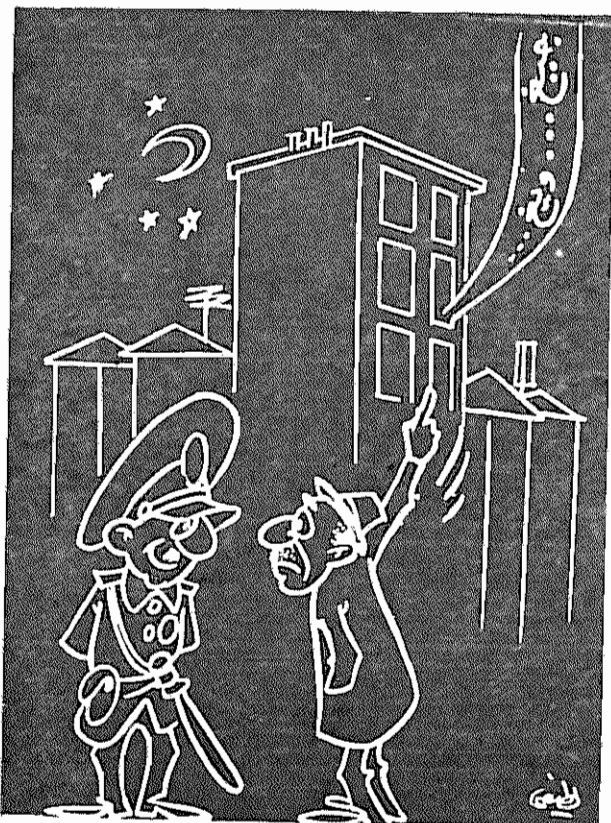
« امروز صاحبخانه را دیدم که مهندس جوان و عملجاتی چندان گرد آورده و ایشان را گوید که : «خواهم این ساختمان را منهدم نمایم و در جای آن پارکینگی سازم جهت توقف ابوقر اشگان !» گویا سر آن دارد که آشیان ما را بهم بریزد .

پدر چون این سخن بشنید ، بچگان را گفت : « دل آسوده دارید که صاحبخانه را اینکار در قوه نیست و این ساختمان است رفیع و محکم که آسان خراب نگردد و از این روی ما را غم ویرانی آشیان نباشد و در بیک روز ، پدر ، نصیحت پیشین در گوش بچگان مکرر نمود و با جفت خویش از آشیان بیرون شد شب هنگام چون آندو با آشیان بازگشتند ، کلاغ بچگان بجهتی پدر را گفتند :

« امروز آدمیان را دیدیم که از این جای میگذشتند و بایکدیگر می گفتند که فردا یکی از بزرگان که در کلنگ زدن مهارتی بسیار دارد و هنری بیشمار ، باینجای خواهد آمد ، تا جنب این ساختمان کلنگی بزند بر سیل فتن و بجهت احداث مدرسه ای یا بیمارستانی یاد - سافخانه ای و یا غیر ذلکی دیگر ! گویا سر آن دارد که این خطه را آبادان کند و بر رونق آشیان ما بیفزاید .

پدر ، چون این سخن از کلاغ بچگان بشنید چهره در هم کشید و جفت خویش را گفت :

« دل در اندیشه دار که ، این آشیان را بقای چندانی نباشد و در بی نیاید تا ویران شود ، بر خیز تا شبانه کوچ نمایم و به آشیانی دیگر برویم .



«عجله کن سرکار ، مته اینکه اون بالا دارن کسی رو خفه میکنند .
«خیالت راحت باشه داداش ، بلاهه» ست داره آوز میخونه !



صابون نخل و زیتون دارو گر

چنین گفت زالی بفرزند خویش
 مرا از گذشت و مرور زمان
 بهر نقطه «صابون» فراوان بود
 ولی صابونی کز همه بهتر است
 چه صابون ماهی که بی گفتگو
 بود مورد اعتماد همه
 چه خوشگل، چه ارزون، چه عالی چه ناب
 چنان بهر موج، کف میکند
 توهم جان من دائم از اون بخر
 فقط «صابون نخل و زیتون» بخر

که ای نورچشم در آورده ریش
 یکی تجربه هست دور از چاخان
 فقط «نخل و زیتون دارو گر» است
 نه دارد رقیب و نه دارد هوو!
 نموده است جلب اعتماد همه
 چه خوشبو، پدرد جلد عطرو کلاب
 بدن را رقیب صدف میکند

خلیفه - راحت تر از باش ، صندلی اتو بوس های تی بی تی است

خواهی که روی بهر کجا از گیتی
 بی زحمت و بی تصادف و بی خطی
 بی رنج سفر رسی ، بمقصد سالم
 پیوسته سفر بکن تو با تی بی تی

خر داشته باش
 آنکس که بمیخانه گذر داشته باشد
 به به بو کیلی که جز از فن سیاسات
 خوشبخت بود آنکه درین دور کلنگی
 در کشور مامستحق سنگ جفا شد
 در حیرت آخر ز چه رورفته پیاده
 رندان فرنگی بی کشفند و تجارت

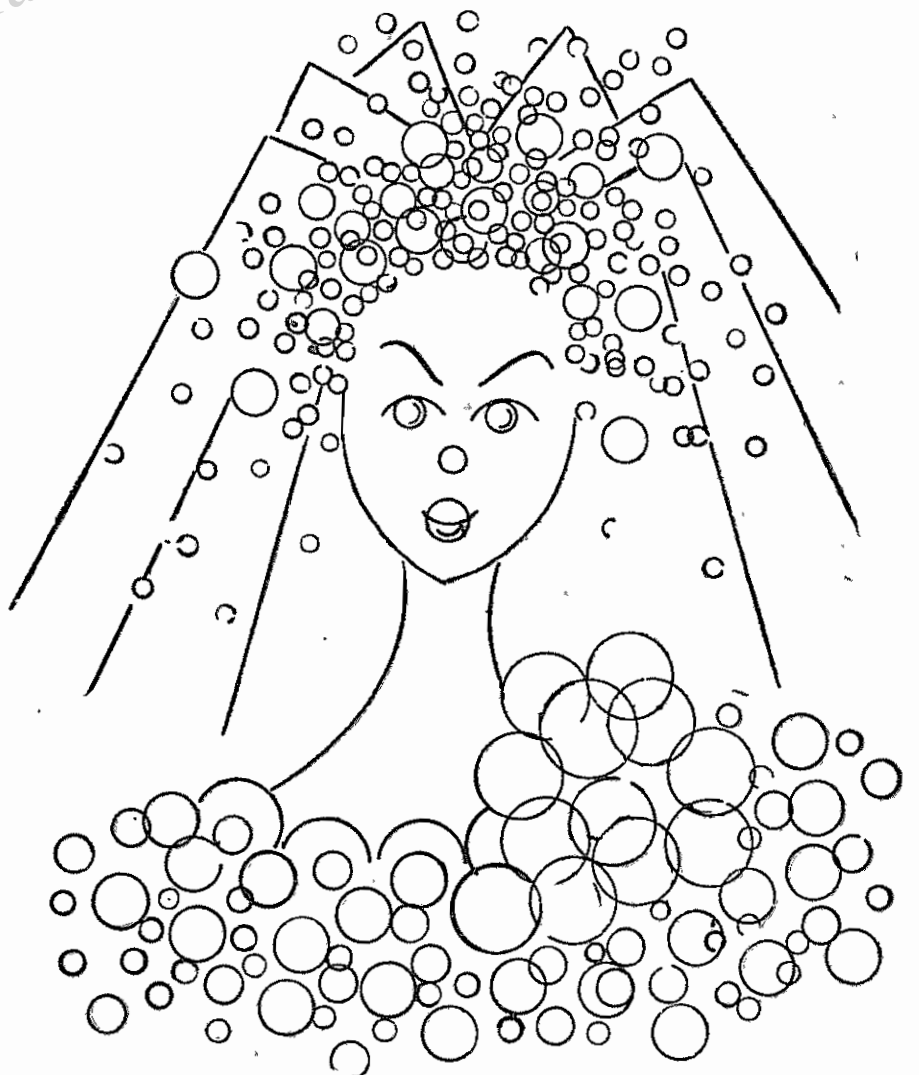
از پاده و پیمان خیر داشته باشد
 در توبره خویش هنر داشته باشد
 یک دلبر بار یک کمر داشته باشد
 هر تازه درختی که نمر داشته باشد
 مردیکه مهیا دوسه خرد داشته باشد
 گرفت همی قرص قمر داشته باشد

ف - بیهونی

تکنه

★ برای مردی که وضع
 زندگی اش نامرتب است و بافلاس
 کشیده شده دو راه بیشتر وجود
 ندارد
 اگر مجرد است زن بگیرد و اگر
 زن دارد فوراً طلاقش بدهد ! . .
 م - بیوازمین

صابون عروس



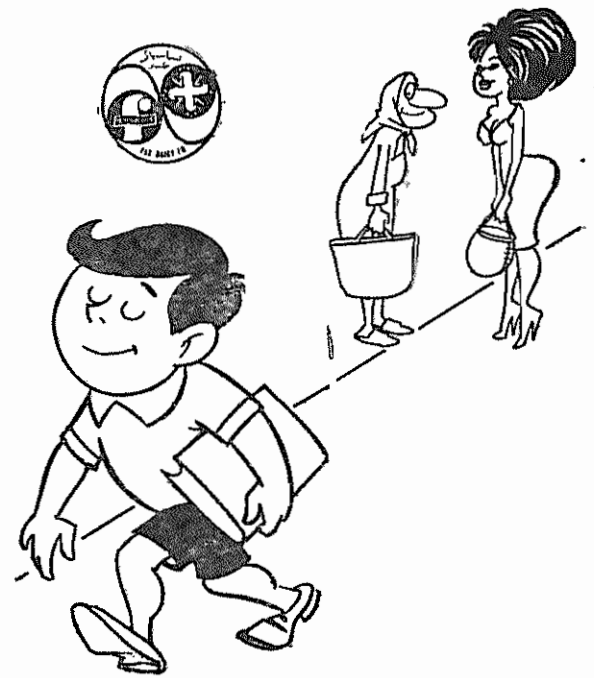
آخرین اجاره عاشق خجالتی!

بفرانسوی ها اجازه داده شد که از کلیسیرین ، شیرینی و
 بیسکویت بپزند .

تقلید ممنوع

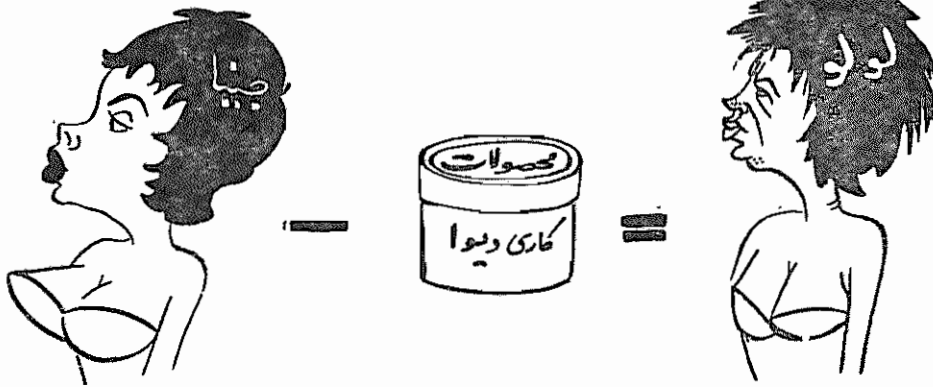
«فرنگی ای فرنگی ای فرنگی»
 نوی یینی که بر دیوار ایران
 تو و این کارهای غیر مشروع؟
 نوشته: هررقم تقلید ممنوع!!

فرآورده های پاک برای سلامتی و لذت شماست



- چه بچه تپل - میل - مامانیه!
- آره! معلومه که شیر پاک خوردهس

«جینا» منهای محصولات زیبایی کاری دیوا» مساویست با «لولو»



کاری دیوا

کر چه زشتی، بخدا چهره زیبا داری در خم ابروی خود قبله دلها داری کفتم ای چشم تو مخمور، تو لاا داری کفتم ای یار تو عطر همه گلها داری کر بگویم که پرپرو شده ای جا داری چهره بگشای نگارا که تماشا داری «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری»

تا سر و کار تو با کاری دیوا داری تا مدام ابروی دیوا تو زدی بر ابرو تا که بر چشم زدی خط چش! دیوا را تا زدی بر بدنت ادوکن دیوا را چون زدی بر رخ خود محصولات دیوا را چونکه بر چهره کنون کاری دیوا زده ای الغرض تا که تو بر چهره زدی دیوا را



جمع و جور کننده: چراغ موشی

کا کا چون کمتر تصیحت کن رجال خنگ را
« تربیت نااهل را چون گردگان بر کنبد است »
اراک: محمدحسن سعودی

« دستم بگیر کز غم یا مرسته ام »
عیبم مکن که تاجر مور و رشکسته ام!
« کاوان و خران بار بردار »

بهتر ز رجال مردم آزار
حکمت جاهل پیشه

« چه خوش باشد که بعد از انتظار »

شود پیدا برامون کاروباری!
گلمایگان جعفر مهاجری

« آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری! »

ذوب آهن ز چه از بنده تمناداری!
اصفهان - محمدقنده

« ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند »

اونوقت : اکبر و صغر و محمود و تقی بیکارند!!

استوار امیر خداداد

« ز گهواره تا گوردانش بیجوی »
دهان را به بند و حقیقت مگوی
« کرم علی صباحی »

تا تا توفیق : چشم!
« رفیقون قدر یکدیگر بدوید »

خر خود را بهر نحوی بروید!
« بیدماغ »

« یکی را که در بندینی منخند »
بخش از برایش دو مثال قند!
شاهی - مصطفی مرعشی

« دل زبردستان نباید شکست »
مخوان درس جانا، قلب که هست!
منوچهر نحوی

« بار من بسکه نازک است تنش »
مانده جای لگد روی بدتش!
ن - و - ی

عدد ۱۳
یکی از خبیر نگاران در هولیود با هنرپیشه ای مصاحبه بعمل میآورد ضمن صحبت پرسید :
- شما هم مانند سایر هنر پیشگان به نحس بودن عدد ۱۳ اعتقاد دارید؟
ستاره سینما خنده بلندی کرد و جواب داد :
- بر عکس ... سیزدهمین شوهرم از بهترین شوهرهایی بود که کرده بودم!

بکشید و خیلی چیزهای دیگری که فعلا یادم نیست بر میخوریم و تصور این صحنه واقعا مضحک میشود که مثلا آب حوض را از دو طرف بگیریم و مثل آب نبات کشی بکشیم! و مسلماً وقتی بیشتر بیخ پیدا میکند که سر کار روی کاغذی خطاب بنوکران که اتفاقاً کوره سوادى دارد بنویسید:

« ساعت يك فسنجون را بکش »
واو تصور کند دستور کشتن کسی را باو داده اید و برای شما درد سردست کند!

برای رفع این مشکل چه عیب دارد بجای اینکه اینهمه بلا بسر فعل « کشیدن » بیاوریم و ده برابر قدرتش از کرده او کار بکشیم لغات جدیدی وضع کنیم و برای کشیدن بمعنی وزن کردن لغت تازه ای مثلا « چلنگیدن ! » بکار ببریم و بيقال سر کوچه بگوئیم: « يك كيلو بر تیج برای من بچلنگ ! »

راستی چه عیب دارد ؟
- م. کیمیامر

رانندگان تا کسی کرمان گفتند: پرداخت عوارض اتومبیل موکول بر پر کردن چاله چوله های خیابانها است . جراید

چاله چوله های دیگر

بی سرخر لقمه نانی می خوری
هی نیاور عذراهای طاق و جفت
هی نکو وضع خیابانها بده
هیچ ناراحت میباش و غم مخور
چاله چوله های دیگر پر شود

ای که با شغل شریف شوفری
بی جهت باشه تری در نیفت
با زبان خوش عوارض را بده
کر خیابانها بود از چاله ، پر
چونکه با اینجور عوارضها، باید

« کمبود »

نمیدانم چه علتی دارد که ما ایرانیها باید از همه حیث فقیر باشیم حتی « صحبت کردن ! »
مثلا فرض بفرمائید بنده شما میرسم و میگویم : « دیروز دونفر ژاندارم را دیدم که جلوی چشم مردم تریاک میکشیدند و کسی هم جلوی آنها را نیکرفت » شما فوراً پیش خودتان تصور میکنید که لابد خرشان خیلی میرفته و هیچکس جلودارشان نبوده اما حقیقتش اینست که این ژاندارمها بعد از سالها از دو نفر قاچاقچی دو مثال تریاک کشف کرده بودند و داشتند آنها را ترازو میکشیدند ببینند چقدر وزن دارد!

با اینکه اگر یک نفر خارجی که تازه زبان فارسی یاد گرفته بگوئید: « شما سیگار میکشید؟ »
جا میخورد و تصور میکند باو پیشنهاد میکنید که یک سر سیگار را او بگیرد و سر دیگرش را شما و آنقدر بکشید تا دراز تر شود!

همین تصور را میتوان در موردی کرد که بگفت خود می - گوئید: « غذارا بکش خیلی گرسنه هستم » و اگر اوزیاد فارسی سرش نشود ممکن است برود دوسر نان سنگک را بگیرد و آنقدر بکشد تا از حال برود و نان پاره نشود!
اگر همینطور سیر و سیاحت خود را ادامه بدهیم به جملاتی نظیر « زحمت نکشید » ، « آب حوض



- میکم مثل اینکه بازار تکون خورده ها
- نه بابا اونجا فروشگاه چرخ خیاطی کهلره که بدون پیش قسط با ماهی صد تومن چرخ خیاطی میفروشه .

چرخ خیاطی کهلر

پاشویکدوبزن ، مانند خرکوش که کردی در جهان خیاط ماهر بسی کردن فراه تو ی بازار! به گله وزی و زیکر آک بی رقیبه! که دانی قیمتش باشد با قساط (عجب عالی، به به، باغش آباد) توهم وارد بکار و فوت و فن باش که سازد جامعه را زیبا و فاخر! بشو مانند مخلص خوش سلیقه که باشد شاهکار عص حاضر!

اگر داری تو عقل و دانش و هوش بخیر پاک چرخ خیاطی کهلر که کهلر یکه تازه توی بازار بله ، کهلر قشنگ و دلفریبه زحسن کهلر آنکه میشوی مات چه اقساطی که پیش قسط هم نمیخواد بله جانم ، توهم مانند من باش تو هم بشتاس قدر چرخ کهلر مرو دنبال اجناس عتیقه بخیر پاک چرخ خیاطی کهلر

خیابان شاهرضا روبروی بیمارستان زنان. خیابان بوذرجمهری - پاساژ نیکپور خیابان فردوسی - روبروی بانک ملی - پاساژ امینی .

نمایشگاهها :



مشهد:

آب پاك!

كا كاجون آب نداريم نون نداريم پول يك وصله تنبون نداريم لوله داريم ولي هميشه خشكه بايد آب بخريم هي بشكه بشكه! آب بشكه هست از آب انبار پره از اشغال و از پوست خييار! چه خياريهاي آدم حنميكنه! آبهاروميخوره ولترز(ا) ميكنه! خلاصه وضع ما خيلي نا كه بروم آب بخورم تا آب پا كه!

ع - آموزگار

كچاران:

پس كي رسيدگي ميكند؟! كچاران ما آنقدر نامه نوشته ايم كه اگر خج كنيم پيش از سه چهار كيلو مطلب ميشه! ما نميدانيم مگر اولياي امور با ما شوخي دارند!؟

در مورد خرابي وضع پست كچاران همينقدر كافيت بگويم كه «خيلي افتضاحه!» - همين! بهرامي

مرودشت فاري:

آب نيست!

موجودي باسم «خير خواه» برداشته داخل پاك و اسه ما از نبودن آب و بيخ در مرودشت شكايه نوشته. در مورد آب ايشالا شهرتار اقدام ميكند! در مورد «بيخ» هم با بودن ايشان در مرودشت قضيه حل است؟! فسا:

دزد سرگردنه!

من نميدونم روي قهوه چيهاي بين راه فسا تا شيراز چه اسمي ميشه گذاشت كه بهشون بر نخوره.

جائيكه قهوه چيهاي ساكن شهرهاي بزرگ حساب و كتابي در كارشان نيست و كثافت از در و ديوار قهوه خانه شان مي بارد ديگر حساب اين سولاخدوني هاي وسط راه معلوم است! اين آقا يون غير محترم چنان پدري از مشتري درميان و چنان قيمت شام ناهار را چهار لا پينا حساب مي كنند كه زده اند رودست وزارت خرچنگ و دانشكده پولی تكنيك! جها تقرر

شيراز:

پيه سوزاتي!

در اين دنياي هشلهف همه چيز ممكن است و همه كاري شدني است جز يك چيز ويك كار آنهم درست شدن برق شيراز است! قبول نداريد شعر زير را كه اينچنان در زير نور برق سروده ام بخوانيد تا ايمان بياوريد:

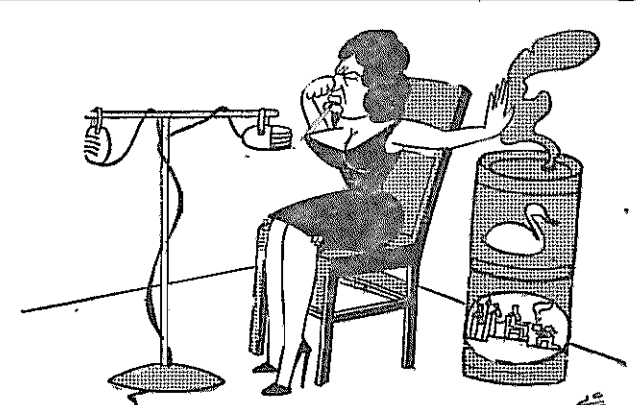
برق شيراز تماشا دارد رنگ و ويوقت شود هي خاموش علتی خاصه بشبها دارد وسط فيلم چو ميگردد قطع سينما سخت تماشا دارد! مرد وزن شكوه كنناند ولي شركت برق چه پروا دارد؟ تازه با اينهمه اطوار وادا روز و شب پول تقاضا دارد عيب و نقص همه شهر ستانها برق شيراز به تنها دارد! خوانمش «گريه سوزاتي» بخداوند قسم جا دارد خبير تگار توفيق

توفيق - ولي خبر نگار جان برق شيراز با همه بينوريش فكر نميكنم از شعر تو بينورتي باشد! شويتر:

آزادي كامل!

شيرباني شويتر كه از طرفداران جدی و پرويا قرس آزادي است چنان دزدها را در كار خود آزاد گذاشته كه اللهوا كبر! اين آقا يون دزدها ديگه نه از كسي ميترسند و نه خجالت سرشون ميشه! آخه ما همه قبول داريم كه بايد ب مردم آزادي داد اما ديگه تا اين حد!؟

فلا ني توفيق - حالا بيا و خوبى كن ها!



خواننده برنامه آگهي هاي تجارتي - چه عطري، چه بوئي...؟! چه رنگي، چه طعمي، ميرم قرون اين بوي كليه دار، كه لنگه نداره در همه بازار... آره، بوي كليه دار آره، بوي كليه دار!

تكميل تكميل!

مدتها بود كه مانويسندگان و شعرا و كارناتورست ها و نقاشها و پيشخدمتها و پادوها و آبدار باشي هاي روزنامه فكا هي توفيق، مثل همه مردم عوام و بسواد خيال مي كرديم كه كادر آموزش وزارت فرهنگ في الواقع نقص كلي دارد و باين آساني ها هم نميشود نقائص آنرا برطرف كرد، ولي خوشبختانه خيلي زود به اشتباهمان پي برديم و با خواندن روزنامه هاي خبري ملتفت شديم كه تنها نقص كادر آموزش كمبود ۸۸۳۳ نفر معلم است و بس و بهمين جهت وزارت خرچنگ اعلام کرده است كه براي تكميل كادر آموزشی ۸۸۳۳ نفر ديپلمه شير پاك خورده حاضر شوند، وزارت خونه آنها را استخدام ميكند و اين نقص جزئي راهم بر طرف ميكند! ماضنن ابراز خوشحالي از اطلاع باين موضوع حياتي، از ۸۸۳۳ تا زديپلمه هاي عزيزي كه احتياجات فرهنگي مملكت خودشان را نادرده ميگيرند و بهيچ قسمي حاضر نميشوند با استخدام دولت در بيانند عاجزانه استدعا ميكنيم كه اينمتر به راه محض گلروي كا كا توفيق هم كه شده بروند با استخدام وزارت خرچنگ در بيانند، تاهر چه زود تر كادر آموزشی كاملا تكميل شود و هيچگونه كم و كسري نداشته باشد، ماهم در عرض دعا مي كنيم كه بحق پنج تن آل عبا بهمين زود پهاي زود و وضعشان خوب بشود و بتوانند خواهر و برادر و احيانا بچه هاي خودشان را كه فعلا توي كوچه خاك مازي مي كنند و بجاي درس خواندن روي ديوار مردم را خط مي كشند و شيشه پنجره هارا مي شكند ب مدرسه بفرستند. آمين يارب العالمين!

كاغذ پراغي

كا كا توفيق مي گفت: پير روزها كه رقم بازار كاغذ روزنامه بخرم از حاجي كاغذي شنيدم كه ميگفت از قرار معلوم پاكستانيا حاضر شده اند به ايران كاغذ بفرشند. البته خوانندگان عزيزم ميدانند كه كا كا توفيق آدم بد بين و منفي بافي نيست ولي با تجربه اي كه در اين چهل پنجاه ساله كسب کرده حدس ميزند كه در جان معامله آنقدر نامه فدائيت شوم بين طرفين رد و بدل شود كه پاكستانيا هر چه كاغذ دارند، بصورت نامه هاي سفارشي يك قبضه و دو قبضه وسه قبضه براي مقامات ايراني بفرستند و خودشان براي يك ورق كاغذ معطل بمانند.

واگذار مي شود

يك دستگاه مادر زن دست دوم، بادوام، خوش اخم! ضد ضربه، واتر پرفورم، راديو تلويزيون سر خود، نشكن بعلت مزاحمت! مجاناً بطور نقد و اقساط! واگذار مي شود كسانيكه دخترش راهم با خودش بيند حق تقدم دارند! داماد بينوا

روضه خوانني

بشريت سر كنم اين چند روز زندگاني را هم ايام كهولت را، هم ايام جواني را روم دنبال زور و زر كه پيران جهانديده ميان زور و زورچو بند عيش و كامراني را مرا جز وعده هاي بي عمل كاري نمي باشد كه حكمت هاي بسياري بود اين روضه خواني را اگر چه بانگار خود ندارم هيچ همفكري نشانش ميدهم هر دم سلاح همزباني را چنان دوزو كلك چيدم، براي جلب يار خود كه درهم ريخته يكسر رسوم باستاني را فرستادم نگار خوش را دنبال آب و نان كه مخلص بينهايت دوست دارم خردواني را به يارم توب مي بندم ولي از جا نمي جنبند تماشا كن شهامت را! و بنگر سخت جاني را اگر تو خود بخود مرمدي، چه بهتر اي نگار من كه من در مرگه اتو جويم حيات جاوداني را تو را چون خار بيرون ميكشداز گلشن هستي هر آنكو مثل من داند رسوم باغباني را

« كتابهاي درسي امسال بصورت واحد در آمد » جرايد



شركت واحد!

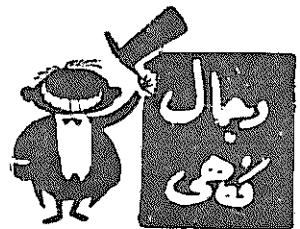
توشه آخرت

يكی از آثار عديده پيشرفت صنايع ملي كه حقيقتاً باعث اميدواري و مايه شكر گزاري ملت شش هزار ساله شده است تعطيل كارخانه گوني بافي رشت مي باشد كه با ايجاد يك مشت كارگري بكارگام مهم ديگري در راه صنعتي شدن ممالك محروسه و تحقق پيدا كردن وعده هاي هالو خر كن كار يابان محترم برداشته شده است.

البته ما نيز بنوبه خود از تعطيل شدن كارخانه گوني بافي بينهايت خوشحال و شنگول هستيم، چون اگر خوب دقت كنيم باين نتيجه ميرسيم كه الحمد لله صدهزار مرتبه شكر، در اين چند ساله اخير وضع معمول سنواتي، از محصولات اين كارخانه براي دوختن كت و شلوار استفاده كنند، فاستوني هاي وطني را رابدوبرابر فاستوني هاي خارجي يعني متری هشتاد تومن ميخرند و بگوري چشم حسودان ميدوزند و ميوشند و پزميدهند. ولي نكته اي را كه بايد تذكره دهيم اينست كه بهتر بود بجاي اينكه كارخانه مزبور را تعطيل كنند، آنرا تبديل بكارخانه كر باس بافي ميكرند، چون با اين عمل پسندیده هم احتياجات قاطبه مردم تأمین میشود و هم رشد صنايع وطني جريان مصنوعي خودش را طی می کند.

نکته

تجربه ثابت کرده، كه اگر توي بزرگترين كوه آتش فشا ني دنيا هم يك قطوبه روغن نباتي بياندازند بلافاصله خاموش خواهد شد! ع - مفتي



گدام چين

يك روز در منزل دكتر مهران وزير اسبق فرهنگ ميباني بي بود عده زيادي از رجال و عقلاي قوم از جمله جناب آقاي ساعت حضور داشتند و آقاي وزير فرهنگ راجع به «فوايد آموزش علم و ادب» داد سخن داده بودند تا اينكه رسيدند باينجا كه گفتند بيغمبر (ص) فرمود: «اطلبوا العلم، ولو بالعين» (يعني علم بياموزيد، اگر چه در چين باشد) در اينوقت آقاي «هوش سرشار!» قدری بفكر فرورفت و گفت: «ولي نفرموديد مقصود حضرت (ص) از چين، «چين ملي» بود يا چين كمونيست.؟!... «يارو»



فردانی

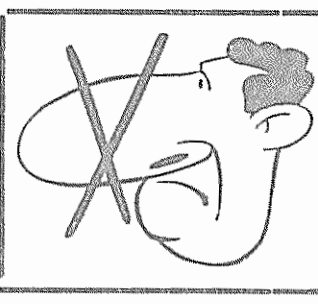
کارمندان !
 * « کله قند » : برج زهرمار
 * مدیر کل : کارمند حامله !
 * نردبان : اسکلت پله !
 * بینویان : کتاب زاغه نشین !
 * لوله‌نگ دار : رئیس دفتر مستراح !
 * کلرو و لنگرد
 * سیاست : بازی کله کنده ها !
 * ایستگاه : تو بوس : سان انتظار !
 * صدر اعظم : ضبط صوت جاندار !
 * رضا صدیقی
 * کلنگ : تسبیح صدر اعظم !
 * برس : آجان کرد و خاک !
 * صدر اعظم : آقايوس خوشوقتی !
 * شکر : الماس شیرین !
 * « . . . »
 * حشره : حشری ترین حیوانات !
 * ترب : مرسل الریاح !
 * « . . . »
 * بوق : آروغ ماشین !
 * بلیت اتوبوس : کوین معطلی !
 * پیرزن : زن رفونشده !
 * بزبان : چرخ فلک کوشتی !
 * توالیت : آرایش بودار !!
 * « مسعود »

نامه فردانی

در عرض دو سه هفته اخیر نامه های زیادی از طرف مردم به دفتر روزنامه رسیده که طی آنها از زحمات جناب آقای وزیر اندرونی برای مسافرت های خارج قدرانی شده است .

ارسال کنندگان نامه ها یاد آور شده اند که مقام وزارت از هفت ماه و خرده ای دوران وزارتش تقریباً هشت ماه و خورده ای را در سفر بوده اند و این بر نامه ایست که باید در تمام وزارتخانه ها اجراء گردد نه فقط در يك وزارتخانه !

« با افتتاح مجلس، سردار خور خور از ریاست مجلس و صحف سیاست کنارت رفت » - جراید



فاتحه !

پیشنهاد کلنگی

چون طبق نوشتار روزنامه ها با زدن « اولین کلنگ » ساختمان منبع لوله کشی اصفهان بوسیله آقای صدر اعظم « یکی » از آرزوهای مردم اصفهان بر آورده شد . لذا پیشنهاد می کنیم که از این پس آقای صدر اعظم وارد هر شهری شدند پس از زدن اولین کلنگ « دو عین کلنگ » را هم بلافاصله بزنند که « دو تا » از آرزوهای مردم آن شهر بر آورده شود!

توفیق - اصلاً چرا کلنگ را ده بیست بار بزمین نزنند که همه آرزوهای مردم عملی شود؟!

سرپرست دانشجویان ایرانی در آمریکا گفت: «محصّلین ایرانی باید از ولخرجی پرهیزند» - جراید



دام ضعف میره ، بیابیم تا هار بخوریم .
 - مکه نشیندی گفتند باید از ولخرجی پرهیز کنیم ؟!

بفر ما چکنم؟!

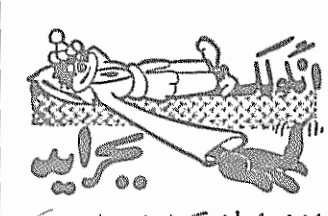
زده ام تکیه بر این مسند بی پا چکنم ؟
 زیر این کرسی سرد آمده ام تا چکنم ؟
 پرسم این هنر نفس از خویش که با آنهام جهد
 یافتم راه درین جا که درین جا چکنم ؟
 ای بسا مسئله کز درک حقیر است بدور
 گر که در جلسه شود طرح خدایا چکنم ؟
 هست هر عقده مشکل چو معنائی سخت
 منکه بس عاجزم از حل معما چکنم ؟
 دیشبم تا بسحر در غم امروز گذشت
 امشبم نیز درین غصه که فردا چکنم ؟
 چون بخواهند سر مسئله ای رأی مسرا
 چون زفهمیدن آن عاجزم آیا چکنم ؟
 میروم در برابر باب و بدو می گویم
 که منم به خبر از کار، بفر ما چکنم ؟
 زیر کاندک که هر لحظه دهندم دستور
 فر اطاعت نکنم بنده از آنها چکنم ؟
 خیرم هست که گر راه خطائی بروم
 مایا لعنت من میشود اما چکنم ؟
 بفر بنده است زنی تازه جوان هم لازم
 لیک با مادر معصومه و زهرا چکنم ؟
 گر نباشم پی افزودن دارائی خویش
 آدمم در وسط این همه دارا چکنم ؟
 خروس لاری

« رستوران دانشجویان گشایش مییابد » - جراید



آقای رئیس گفتند روشن نباشونو زیاد تر کن !

کاکا : میکن مجسمه آزادی فشنکی دارن ؟!
 اصفهان : هر چه کند همت مردان کند .
 توفیق : خوب البته پول و بارتی هم بعضی کارها را میکند !
 گوش : وزیر کشور تر کیه گفت ایران برای مادرش فراوان دارد .
 انگولکچی : مکه به اوناهم چیزی میرسه . . ؟
 فردوسی : در این هفته جیب همکارما را زدند .
 توفیق : غصه خورایشالا این هفته نوبت شماست !!
 اصفهان : از نمایندگان استان خود چه انتظاری داریم ؟
 توفیق : انتظار داریم کاری بکار- مان نداشته باشند و بگذارند این به لقمه نون را با خیال راحت بخوریم !!
 هفتگی : اگر معشوق شما بی وفاست ، ممولی : بدینش بما !!



آخراسان: کران فردشان محکوم شدند .

کاکا : محکوم به اینکه آنقدر کران بفروشند تا چشمشون کور شه !!
 کیهان : صبح امروز کلیه آرائی که مردم تبران بصندوق ریخته بودند سوزانده شد .
 انگولکچی : چرا همه کنه هارو کردن مردم بیچاره میذارین ؟!
 بامشاد : معاون کل کمرب از بیکاری شرم میگوید !
 توفیق : اونوقت میکن بیکار گیر نیاد ؟!
 اطلاعات : کلید دوچرخه از لای نان درآمد .
 ممولی : کاشکی خود دوچرخه هم در میاد که ما سوارش میشدیم و آنقدر منت « بنز » رانیکشیدیم !
 تهرانمه سور : متخصمین مشهور جهان توصیه کرده اند که برای جلوگیری از جنگ مردم باید برقصند !
 انگولکچی : پس اینهمه رقاص بازی تو این ملک برای جلوگیری از جنگ ؟!
 پست تهران : کلیه نمایندگان منتخب تهران کرسیهای خود را انتخاب کردند .
 توفیق : خوش بحالشون ! ما که هنوز نه کرسیمون را انتخاب کرده ایم نه لحاف کرسیون را ؟!
 پیغام امروز : سارق محترم است .
 ممولی : قابل توجه معتمدین و محترمین شهر ما !
 اتحادیه ای : دانشجوی دانشکده حقوق را بعنوان عمه گرفتند و به حوزة اخذ رأی بردند !
 کاکا : حتماً بردنش نظارت کنه ؟!
 کیهان : از ماست مو بیرون کشید .
 انگولکچی : واسه چی مکه موالی نداره ؟!
 بامشاد : عده ای راه بمدرسه نیافتند و جمعی معلم و کتاب ندارند .
 توفیق : برادر دل آدم خوش باشه ! معلم و کتاب بچه دردمیخوره ؟!
 اطلاعات : زن حامله ای در اتوبوس زائید .
 گیشیز خانوم : مردهای کردن کلفت غیر حامله اش تو اتوبوس میزان چه برسه به زن های حامله ؟!
 اخبار خوزستان : چند زن اندام ، بالباس مبدل به راهزنی من برداختند توفیق : را ، چه دروغها ؟!
 هفتگی : دختر آمریکائی باد نیست سوزن بدست بگیرد و درز دامنش را بدوزد .
 انگولکچی : اتفاقاً لطفش بهمینه که درز دامنش دوخته نباشه ؟!
 پارس : درباره آمریکا چه میدانید !

تعزیه!

«عوج بن عنق» - «از بیخ عرب»

بدنالش می کشید گفت :
- کاظم بیا ، مثل اینکه این بارو از منیه رو میشه راضیش کرد که بیاد شمر بشه !
.....

چند لحظه بعد سید و کاظم رو بروی مردش درو پندری که روی سکوی قهوه خانه نشسته بود رسیدند. سید زیر چشمی تگاهی به قیافه عوضی و کج و کوله یارو انداخت و با خودش گفت : اگر شمر میدانست که یکروز این آدم خودش را بجای او قالب میکند همان روزهای اول استعفاء میداد و میرفت سوئیس (۱) ... ولی چاره نبود وقت سرعت میگذشت و مردم پشت در تکیه جمع شده بودند. «سید» در حالیکه لیخنند زیر کانه ای بر لب داشت آهسته جلو رفت ، سلامی کرد و موضوع را با اودرمیان گذاشت

یارو ارمنیه اول زیر بار نمیرفت ولی «سید» با هزار «من بمریم ، تو بمری» ، راضیش کرد که ده تومن بگیرد و فقط یکمربه در تمام مدت عمرش شمر بشود! رلش هم این بود که وقتی «حضرت عباس تعزیه» بچنگ او میآید نترسد و خیلی قاطع بگوید :

— آب نیست ! ...

قضیه حل شد و درهای تکیه باز شد. ۱۰۰-۲۰ دقیقه ای صرف داخل شدن مردم و تعویض لباس و درست کردن صحنه شد جمعیت داخل تکیه و اطراف «سن» را پر کرده بود! سید چند صحنه ای را نمایش داد تا اینکه نوبت به نمایش شمر یعنی همان ارمنیه رسید ...

عده زیادی سیاهی لشکر که در پیشاپیش آنها همان ارمنیه با لباس سرخ رنگ و کلاه خود آهنی که بعلت بزرگ بودن تا روی دماغش پائین آمده بود با تکبر و تبختر زیاد باد کرده و ایستاده بود و همانطور که یادش داده بودند گاه و بیگاه شمشیری را که بکمرش انداخته بود برای نشان دادن هیبت و صلابتش تکان میداد !

مردم مرتب اشک میریختند و هر چند لحظه یکبار از وسط جمعیت قلمه سنگی بطرف «شمر» پرت میشد !
در این موقع ناگهان از گوشه تکیه یعنی همان محل تعویض لباس «حضرت عباس تعزیه» باهیکل چهارشانه و دستهای خالکوبی شده در حالیکه سوار بر اسب شده و شمشیر براق لختی را دور سر میچرخاند و یک مشک خالی را روی دوشش انداخته

سال ۱۳۲۸ بود . کم کم ماه محرم نزدیک میشد و دار و دسته «سید تعزیه خوان» خود را برای اجرای نمایشهای مذهبی آماده میکرد .
اکثر مردم نواحی رضائیه و اطراف آن با کارها و سبک اجرای برنامه های مذهبی این دسته آشنا بودند و هر سال برای دیدن آن به محلی که قبلا اعلام میشد هجوم میآوردند .
تنها قسمی که آن سال در این جمع بچشم می خورد غیبت «حسن شمر» بود .
«حسن شمر» با چشمهای درشت و زده اش که از آنها خون میچکید و سبیل چخماقی و تابدارش چنان رل شمر را خوب و طبیعی بازی میکرد که اغلب ، در پایان تعزیه هایش ، مردم با جوب و چماق و قلمه سنگ بجانش می افتادند و به نیت شمر اصلی و برای تیمن و تبرک تا می خورد میزدندش ! ولی آن سال «حسن شمر» برای پنجر کردن باد فتنش به تهران رفته بود (!) و با تعصبات موجود هیچکس دیگری حاضر نمی شد رل شمر را بازی بکنند .

تلاش «سید تعزیه خوان» هم برای گیر آوردن یک شمر با صلابت و پندرو مادر دار بجائی نرسید تا روز اول محرم شد .
دسته های سینه زنی کم کم در کوچه و بازار براه افتادند و یک تکان دیگر مانده بود که مایه سید تعزیه خوان نیست و نابود شود و در آمد کلان هر سال از جیبش بپرد .
... نزدیکهای غروب بود ، مردم پشت در تکیه جمع شده و مرتب صلوات میفرستادند . در داخل تکیه «سید» با قیافه درهم و سبیل آویزان نشسته و در افکار دور و درازی غرق شده بود تمام افراد تعزیه حتی لباسهای مخصوص و شمشیر و زره و کلاه خود و چکمه و غیره همه حاضر بود غیر از شمر .
... «سید» پاک نا امید شده بود ولی درست همان موقعیکه میخواست بلند شود و علت تعطیل شدن تعزیه را برای مردم بگوید و آنها را پی کارشان بفرستد ناگهان قهوه چی تکیه دوان دوان و بارتنگ و روی برافروخته و قیافه خوشحال پیش سید آمد ، سرش را بیخ گوش او گذاشت و بعد از کمی بیخ و بیخ گوشه ای را نشان داد و رفت .
«سید» که معلوم بود خبر خوشی شنیده ، دست «خولی» تعزیه را گرفت ! و در حالیکه او را

انگلیسی نیم بند

چند هفته پیش پس از پایان مسابقه فوتبال شوروی و یکی از تیمهای تهران ، خیر نگاران خارجی دور یکی از بازیکنان جمع شدند و علت بیرون رفتن او را در وسط بازی جویا شدند . آن بازیکن که انگلیسی اش يك خورده از شکسپر بهتر بود ! چنین جواب داد :
After the second Flower I eat the ground and my foot Saw multiplication ! ?
یعنی : - بعد از «گل» دوم من «زمین خوردم» و پام «ضرب دیدم» ! ?
متصور امرینیان

انجمن نظارت مرکزی انتخابات مجلس شورای ایملی اعلام کرد :
«به ۱۱ فقره شکایت منفردین و رأی دهندگان ترتیب اثر داده نشد . این شکایات با فرض صحت ، تأثیری در انتخابات نداشت .» جراید
باد هوا
گفتمش ای نگار سیمین بر من زدست شکایتی دارم گوش کن بر شکایتم ، گرنه گفت : ای عاشق مقوائی چونکه حرف تو آدم ربقو کز قدیم و ندیم می گفتند .
گر کنی داد و گز کنی فریاد من جواب ترا نخواهم داد

من آنچه بر سرم آمده برات میگویم
«تو خواه از سخنم پند بگیر و خواه مالال»
از قرام معلوم ، کشور اندونزی تازگیها میخواهد تأسیسات نفتی خود راملی کند و خودش را حسابی توی هجل بیندازد .
يك آدم با معرفت هم پیدا نمیشود که بهش بگوید : جان من این چه کاری است می کنی ، مگر عقلت خدای نکرده از پس کله ات آمده بیرون ؟ مگر نمیدونی بمحض اینکه نفت را ملی کردی حضرت کن خرسیوم مثل جنی که موش را آتش زده باشی فوراً حاضر میشود و تا بیائی بخودت بجنبی می بینی از نفت فقط اسمش برایت باقی مانده و خودش بچنگ کن خرسیوم افتاده و مقامات کن خرسیوم چی در يك طرفه العین کلکش را کنده اند ؟
همچین هم که صدايت در آمد فوراً يك او يك برایت درست می کنند و برای پس دادن حقوق از دست رفتات وارد مذاکرات عریض و طویل میشوند و آنقدر شل کن سفت کن برایت در می آورند که از خیر يك چکه نفت بگذری و عطایش را بلقایش ببخشی ، آنوقت است که تأسیسات نفتی ات بجای اینکه ملی شده باشد صورت بین المللی در می آید و بیست و چهار ساعت نماینده کان هفتاد و دو ملت دور سفره ات نشسته اند و دارند لقمه های کله گربه ای بر میدارند .
حضرت عباس زانورد و شمشیر و کلاه خودش را زمین گذاشت و در حالی که تحت تأثیر محیط قرار گرفته و گوله گوله از چشمهای زاغش اشک میریخت ، بالحن از منی التماس آمیزی به اسمال خان «حضرت عباس تعزیه» گفت :
— «عاب باس آقا ! : این آب ، این «شامشیر» ! ، اینام داه تومان تان !!! ... بیا هارچی دلت میخواد واسه «آهل بیت» - ات آب و اردار با بار و بیخودی «داعوا مرافه» راه نانداز !!!
«پایان»



گاؤ - بابا بس کن ، مخمون ترکید ! ?

بود وارد میدان شد ... آه و ناله و شیون مردم به منتهای درجه رسیده بود که تازه وارد عنان کشید و ایستاد و با لحن قاطعی خطاب به «شمر» با صدای رعد آسائی نعره زد که :
— ای ملعون ! من بچنگ نیامده ام ، فقط آمده ام يك مشك آب ببرم و اگر هم لازم شد ترا بدرک واصل کنم و بر گردم !
تا «شمر» بدبخت آمد جمله ای را که یادش داده بودند در ذهنش جور کند و بگوید که «حضرت عباس تعزیه» شمشیرش را سرعت بیلای سرش برد و با عجله بطرف «شمر» حمله کرد !
ارمنیه بیچاره که به پشت گرمی «قشن» و سیاهی لشکری که پشت سرش تیپ در تیپ صف کشیده بودند محکم سر جایش

ایستاده بود از این بیباکی «حضرت عباس تعزیه» حاج و واج ماند و تا آمد بخودش بچنبد که «اسمال خان» (حضرت عباس تعزیه) در حالیکه رگهای گردنش مثل دسته ملاقه سیخ شده بود جلو رفت و خیلی بی رودر واسی با پهنای شمشیر هفت منی اش محکم گذاشت تو مخ «شمر» ! بنوا !!!
«شمر» خیلی بهش بر خورد (!) و آمد از خودش دفاع کند ، تگاهی به «لشکرانش» کرد و وقتیکه دید آن بی معرفت ها اصلا بی خیال این حرفها هستند و باخودشان دارند درد دل میکنند با رنگ و روی پریده از اسب پیاده شد و در حالی که از ضربه ای که به مخش وارد آمده بود پاک خودش را بخته بود و تلوتلو و کجی گیبی میرفت در قدم جلو رفت ، پیش پای اسب

نگارخانه

نگته‌هایی از پیش و جلوعقب و وسط پرده که در هیچ کجا ندیده‌اید و در قوطی هیچ عطاری هم پیدا نمیشود

نگته اول: در هفته‌ای که گذشت شصت نفر از آقایان سناتور ها برای اولین بار در کاخ سنا جمع شدند و مراسم معارفه بین ایشان بعمل آمد. خبرنگار ما که اشتباهی در جلسه مزبور بر خورده بود ضمن ابراز خوشوقتی از باز شدن مجلس شیوخ پیشنهاد کرده است که در آتیه نزدیک يك جلسه معارفه هم برای آشنائی سنا تورها با موکلین ایشان تشکیل گردد تا بقول معروف نه سیخ بسوزد و نه کباب.

نگته دیگر: يك مقام فرهنگی، در هفته‌ای که گذشت گفت: امسال بعلت افزایش سریع محصلین، کمبود معلم و مدرسه داریم.

با این حساب معلوم میشود که بطرز عجیبی بر مقدار نوباوگان کشور افزوده شده و در کشور روغن نباتی، برخلاف شایعات منتشره هنوز هم مردانی وجود دارند که میتوانند عرض اندام کنند!

نگته دیگر: حالا که صحبت از روغن نباتی بمیان آمد بگذارید عرض کنم که در آن هفته، شخصی بنام رستم، با سم نباتی مسموم شد. راستی راستی که آفرین بتو روغن نباتی که حتی قدرت مسموم کردن رستم را هم دارد!؟

نگته دیگر: بدنبال توصیه مقامات راهنمایی که گفته اند خانمها نباید منبع سوار تا کسی های بدون کارت بشوند، اینک موقع سوار شدن خانمها در تاکسی، مدت نیم ساعت را نندگان مورد باز پرسى قرار میگیرند و مجبورند که پدر و مادر و اطفال خودشان را با اسم و رسم معرفی کنند تا مسافر لطیف، با آنها اعتماد کرده و سوار شود!

نگته دیگر: ایضاً پس از ماجرائی که هفته پیش رخ داد و يك راننده تاکسی با اتفاق دوستش خانمی را ربودند. یکی از کارشناسان توفیق پیشنهاد کرده است که اداره راهنمایی برای جلوگیری از هر نه گونه خطری، دم تا کسی ها را با يك نخ ببندد تا هر گاه هوس رفتن بخارج شهر را کردند سر نخ را بکشد و آنها را برگرداند!

نگته دیگر: قرار است پس از افتتاح مجلسین، تکلیف پرونده وزراء سابق روشن شود تا نامبرندگان که این روزها ساعت شماری می کنند، بتوانند نفس راحتی بکشند و پس از تظهير کامل مجدداً به خدمات اشتباهی (بیخشد) اجتماعی خودشان ادامه بدهند! کا کا، موفقیت وزراء دور- اندیش فوق را قلباً خواستار است.

نگته دیگر: در هفته‌ای که گذشت، سه تن از جوانان برومند وطن که مرتباً مورد حمله واقع میشدند و تهمت خیابان گردی بآن ها زده میشد یکمرتبه برسریخت آمدند و از سقف یکی از اطاق های هتل پالاس صرافى بورس طلا را مورد دستبرد قرار دادند و بقول معروف « شیخی را دیدند» چون این دستبرد ماهرانه، صد درصد از روی فیلم های جنائی و سراسر زد و خورد خارجی اقتباس شده بود، لذا موفقیت هر چه بیشتر مقامات مربوطه را در صدور پروانه نمایش اینگونه فیلمها خواستاریم!

نگته دیگر: در این چندروزه مرتباً صحبت از ریاست مجلس شورا و مجلس سنا بود و نمایندگان برای انتخاب رئیسی که از هر جهت شایستگی داشته باشد مشغول مشاوره بودند.

کا کا التماس دعا دارد که آقایان و کلا در موقع انتخاب روسای مجلسین ملاحظه توفیقون را هم بکنند و قیافه هائی را به ریاست برسانند که صد در صد کاریکاتوری باشد و بتواند مثل بینی خیر بینی جناب سردار خورخور، سالیان دراز در خدمت قلم کاریکاتور ستهای ما باشند!

نگته دیگر: به میمنت و مبارکی، در ماه جاری که ماه مهر است و اول پائیز و زمستان و زوج ها نسبت بهم مهربان تر میشوند، جناب دکتر حسنجانی نیز لباس دامادی پوشید و باصطلاح قاطی مرغها شد!

ما ضمن اظهار خوشوقتی از این وصلت فرخنده، از اینکه آقای دکتر سرانجام کار اصلاحات ارضی را به اصلاح نژاد کشانیده اند سرآزپانمی شناسیم و موفقیت ایشان را در کار مهمی که پیش گرفته اند خواستاریم.

نگته دیگر: همانطور که پیش بینی میشود پس از افتتاح مجلسین دولت خود بخود مستعفی شده مجدداً خود بخود روی کار خواهد آمد. فعلاً ناظرین بيطرف اظهار میدارند که این بار دولت قیافه تازه‌ای بخود خواهد گرفت و ممکن است که منبعند جناب صدر اعظم در موقع افتتاح مدارس بجای کلنگ از قندشکن استفاده نمایند!؟

نگته دیگر: دیگر عرضی نیست جز سلامتی شما تا هفته آینده خدا نگهدار!



شاعر «زرتنگ»

آقای جمشید فلان الملك زاده نور چشمی آقای فلان الملك که در امتحانات خرداد ماه سال جاری مردود شده بودند در امتحانات شهریور موفق شدند که مناسلهای گذشته با يك کارت توصیه بکلاس بالاتر بروند.

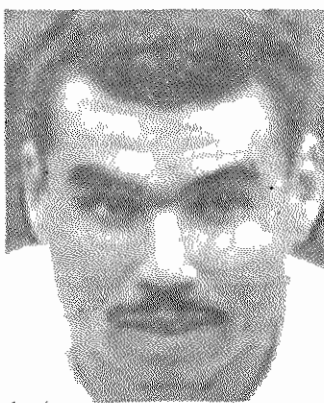
مدیر مدرسه توفیق - ماموقیت بیشتر این شاعر «زرتنگ»؟! (سر بلندی!) خانواده فلان الملك را آرزو میکنیم!



خدا حافظی!

اکنون که بخواست خدا، از بین ۱۶ هزار نفر شرکت کنندگان در کنکور ورودی دانشگاه، قبول شده و چون پدرم آدم پولداری بوده توانسته‌ام در دانشگاه ثبت نام بکنم، از کلیه سیزده هزار، هم کنکوری های بقیه که دیگر موفق بزیارتشان نخواهم شد - خدا حافظی نموده، دوام ایشان را در کنکور دادن و بقای ایشان را در پشت در دانشگاه از در گاه ایزد متعال خواستارم!؟

دانشجوی سال اول



گه شده

صاحب عکس بالا جوانی است ۲۳ ساله، ورزیده، خوش قد و قامت قلیچاق و پرفروه بنیه و دارای دیپلم کامل متوسطه که شش ماه پیش با یکجفت کفش و کلاه و عصای آهنی

«علم پس از استعفا بازمه مأمور تشکیل کابینه می گردد» - جراید «یارو»

پریرو...

کنون در ضمن اخبار و وقایع، که وقتی مجلس شوری شود باز، علم مستعفی و کارش تمام است. ولیکن باز هم آید سر کار یکی از دوستان این حرف بشنفت

« پریرو! تاب مستوری ندارد درش بندی سراز روزن بر آرد! »

زرتنگی شرکت زائد

در هفته گذشته شرکت زائد اعلام کرد که «بمناسبت باز شدن مدارس و هجوم دانش آموزان چهارصد دستگاه اتوبوس به اتوبوسهای سابق شرکت اضافه شده» و ما برای روشن شدن ذهن آن عده از خوانندگان که احیاناً ممکن است متوجه جریان نشوند موضوع را حلاجی می کنیم:

از اواسط خرداد امسال که بتدریج مدرسه‌ها تعطیل میشد مسئولین خیلی خبره و کار کشته این شرکت با تردستی خاص خود بطوری که کسی متوجه نشود روزانه تعدادی از اتوبوسهای خطوط مختلف را میخواهند بطوریکه تا آخرین روزهای خرداد توانستند پانصد دستگاه اتوبوس را بخواهند و در توقفگاه های خود بایگانی کنند! و در سرتاسر تابستان که پدر و مادر همان بچه مدرسه‌ای هم توی صفهای طولی مدت! شرکت زائد عرق از هفت چاکشان سراز بر شده و چشمانشان با انتظار اتوبوس از حذقه در آمده بود، اتوبوسهای مذکور در توقفگاه ها کنار هم لم داده و مسئولین شرکت هم با اضافه درآمدی که عایدشان شده بود (مزد ۲۰۰۰ راننده و کمک راننده صبح کار و بعد از ظهر کار ۵۰۰ دستگاه اتوبوس مذکور) به رتق و رتق امور مشغول بودند ولی حالا، با باز شدن مدارس از رورفته اند و چهارصد اتوبوس از پانصد اتوبوس بایگانی شده را دوباره بکار انداخته اند. البته با این حال «سر» اهالی تهران بی کلاه نمائند چون شرکت زائدی ها با این خبر مسرت بخش لا اقل منتی «سر» قاطبه اهالی گذاشته اند حق پدر صلوات فرستو از شر اتوبوسهای شرکت زائد نجات بده (آمین. یارب العالمین).

عرض و طول! «هادیخان» در ادارات دولتی ایدوست کم بدو هر طرف چنان لك لك تا بعرضت رسیدگی بشود سالها طول میکشد بیشك!

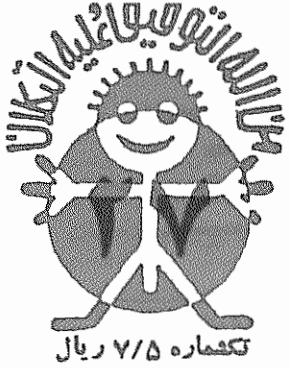
معنی کمونیست... هر جا پیدا میشدم بمن میگفتند مالک کمونیست. «از بیانات صدراعظم» توفیق - بیچاره ها گناهی نداشتند، معنی کمونیست را نمی دانستند!

سوء تفاهم! مردم همین چرا خود تو اینشکی آرایش کردی؟ عیناً مثل لولو شدی! زن - متشکرم عزیزم. ولی از حق نگذر چشمهای از چشمهای جینا لولو! خیلی خوشگل تره!

توفیق... موسسه... صاحبان... قلم... چاپخانه... اعضاء محفوظ!



پوزش و عرض معذرت! چون برای انجام يك کار فوری وفوتی عازم «بیردن رفتن» هستم لذا از کلیه همشهریان و دوستان و آشنایان و قوم و خویشانی که بعلت «گرفتاری!» موفق بزیارتشان نشده‌ام پوزش طلبیده و بدینوسیله خدا حافظی مینمایم!



شماره دهم مجله صرفا فکاهی

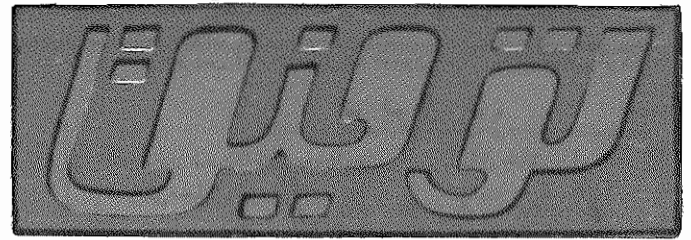
توزیع ماهانه

منتشر شد

در تهران و شهرستانها از روزنامه
فروشها بخريد و يكماه بخنديد

تكمه‌اره ۷/۵ ريال

«نقل مطالب ما بدون خنده ممنوع است»



شماره ۳۷ پنجشنبه ۱۸ مهرماه ۱۳۴۲ چهل و دومین سال

توزیع روزنامه است که مستقل از هیچ حزب و جمعیت بستگی ندارد، نقل و قلم بر مطالب ما در جلاله، له و په و تو نیز هیچ بهره‌ای ندارد که ممنوع است

۱- دولت در قانون تجارت تجدید نظر میکند .
۲- محافل اقتصادی معتقدند «نه سیاست دروازه‌های بازخوبست و نه سیاست دروازه‌های بسته» - جرابد



صدر اعظم - داداش به خورده لاشو واکن قلبیم گرفت!